

ساذه رهنگ = ساده رنگ.
 ساذه = ساده. م. اباخ، ادنگ، دنگ.
 ساز ۱ = ساز، آهنگ.
 ساز ۲ = خوب، باشه.
 سازبش = سازش، موافقه، صلح؛ سازبش چ. = سازش کردن (چیزی را حل کردن).
 ساز-لوقیج = سازنده.
 سازمند = سازنده؛ وُز-أم هم ربابنت هم-أم سازمند = من هم رباب نواز و هم سازنده استم.
 سازنده- سازنده.
 ساق بهند = ساق بند. م. پدقوند.
 ساق = شیر دادن (چوچه حیوانات)؛ گُج زے پے وَم قَر ساق ذه = بزغاله را بگیر و ببر نزد مادرش شیر بچوشد. م. رثق: رثق.
 ساق = ۱- جراب (جراب ساقه بلند)؛ ۲- ساق (پا)؛ ساقبُخ ژنج ذاذج = تا ساق پا برف باریده.
 ساکنک = ۱- چراغ دان، جای چراغ، شمع دان، جای شمع؛ ~ تے ته نثر چراو دُذبن = در چراغ دان سوته چراغ میزنند؛ ۲- ساکنک چ. = مجبور به ایستادن در جایش؛ چیز دے ~ کنے، لهک نیثت = چرا او خیزاندی، بگذار بنشیند؛ ~ خو چ. = بجای خود ایستادن؛ مانند ستون در جای خود ایستادن؛ ساکنک س. = در جای خود یخ شدن، ایستاده ساکت ماندن؛ توت چیز ~ سُدج، سَنخت اباپسچ-آ = تو چرا در جای ایستاده ساکت ماندی، سیخ قرت کرده ای.
 سال نومه = سال نامه، جنتری.
 سال = سال.
 سالچ = ح. (ساج، سار- در ایران)؛ نام پرنده، نابود کننده ملخ؛ ~ یازد خو، ملخ نیست کینت = ساج می آید و ملخ را نابود میکند.
 سالگه، سالگد = سال آینده.
 سال-گهبنت = وقت در نزدیکی سال نو، عید سال نو؛ ~ اند یه اس نهن سَت = او (مث.) در عید سال نو تولد شد.
 سالم-گه = بعد از یک سال، در سال دوم؛ ~ ته وُز مُعلیم سام = بعد از یکسال معلم می‌شوم.
 سالونه- سالانه.
 سالینج = ساله (در حساب کردن)؛ خوند ~ = برای چند سال؟؛ خوند ~ عهد-ات وے قته

سآت، ساعت، سآت، سَعَات، سَات، سَاعَات = ساعت؛ یه مو سآت وپرون سَت = ساعت من ویران شد. م. سات.
 ساب = درشت، سخت، خشک، بی چرب؛ مَاش غونج ساب رپد، چهرف نه-فُد = موی های سر ما خشک ماندند، چرب نبود. م. سابسَهر.
 سَابِت = گنگ، بی حس؛ مو باب تا دے بُند-ات سَابِت-ث رپد = پدرکلانم وقتیکه اینرا شنید بی حس ماند؛ سَابِت س. = گنگ شدن، بی حس شدن؛ یو غذه خو جای-تیر سَابِت سَت = آن بچه در جای بی حس ماند. م. سامت.
 سابسَهر = اخم کردن، چهره در هم کشیدن. چین به ابرو افکندن. عبوس کردن. چین بر جبین آوردن. روی ترش کردن. ترش نشستن. ابرو در هم کشیدن. اخمو شدن. دخ؛ یو یے ~ آدم اده، خوند نظیر خه لوفبن، یو شونچ نه-دید = او یک ترش ابرو است، هر مزاقی که میکند، او خنده نمکنید. م. ساب-ث؛ ساب.
 سابے = چوب، دیگر خس و خاشاک (توسط دریا آورده میشود)؛ خُمود-أم زابنت خو، دذ-أم سابے انجیفت سَت = (من) کجاوه را گرفتم و برای گرفتن چوب از آب رفتم؛ بنخ-قه خه یازد، سابے یو = هر چیزیکه روی آب می آید، آن سابے است.
 سات، سعت = ۱- ساعت؛ یے سات = یک ساعت؛ یے سعت دے رپد-ات، رَنگ ذبت = یک ساعت که مانند زنگ بزید؛ ۲- کمی، کمی (وقت)؛ ساعتی، دقیقه ای؛ یے سعت بسافخ = کمی خواب کن؛ مَاش-أم بی همدگر یے سات بردابنت نه-چو = ما بدن همدیگر یک ساعت براداشت نکریم؛ سعت-گه (سعت-گد)، کم، کم-کم؛ سعت-گه-م وے بسیفجت = کم بود که او را لت می‌کردم. م. سآت.
 سَات = بب. سآت.
 ساچمه = ساچمه (اسلحه).
 ساختمون، ساختمون = ساختمان.
 ساذگے = ساذگی.

چود؟=برای چند سال همایش عهد کردی؟
بُجهک چِدوم ~ = بز نر تان چند ساله است؟
سامِت = بب. سابت.

ساموَنه، سهْمونه، سامونه، سهْمونه = ۱-
لباس، لوازم آرایش، تجهیزات؛ ۲- خوش تیپ؛
دوند تو-رد لوم: " ~ آدم مه-بِنگر = اینقدر برایت
میگویم: "به دنبال آدم خوش تیپ نباش"؛ ~ دُند =
آراسته کردن؛ ماش-آم اکتوبر ایوم جهت خو
صنفت ات کلوب ~ زاد = ما بخاطر جشن اکتوبر
صنفت و کلوب خود را آراسته کردیم؛ ~ دُند =
لباس شیک پوشیدن؛ سامونه یی زاد خو، تاید تر
سور = لباس شیک پوشید و رفت عروسی؛
سامونه-پامونه دُنداو، سامونه-پامونه چیداو =
آراسته کردن، لباس شیک پوشیدن.

ساو = توقف!، آرام باش! (صدا برای گاو)؛ دَم
خو ژاو ساو لوف-ات، پد-ته قرار کِبنت = گاو
را "ساو" بگو آرام میشود. سُو، سُوو.
ساوو = بب. ساو.

سای = بی اولاد، تنها؛ وُز-آم ~ نِسْت = من بی
اولاد نیستم؛ یو غل سای، رِنے نه-فورج = او
هنوز مجرد است، زن نگرفته است.
سایتنگ = بکلی تنها، مجرد، بی خانواده.
سایے = مجردی، تنهایی.

سِبْت ۱ = کور؛ سِبْت س. = کور شدن؛ یو صاف
سِبْت سُدج = او بکلی کور شده؛ خِبم دے نه-
وینت، لوفبن: "وے خِبم سِبْت سْت." = چشم که
نمی بیند، میگویند: "چشم او کور شد."؛ کور ~،
~ کور = مطلق کور، بکلی کور؛ لوفجے: "به
خدا، ~ کور-آم وُز." = او میگوید: "بخدا مطلق
کور استم."

سِبْت ۲: سِبْت چ. = دندان کند شدن؛ دم تُنپ
مون مه-خهر، پد تو دندونبن سِبْت کِبنت = سیب
ترش را نخور که دندانهایت را کند می کند.م.
مُت.

سبزه وات کار، سبِخه وات کار، سَفْخه وات
کار = سبزیجات کار، باغدار.

سبزه وات کارے، سبِخه وات کارے، سَفْخه
وات کارے = سبزیجات کاری، باغداری.

سبزه وات، سبِخه وات، سَفْخه وات = سبزیجات،
سبزیجات باغ؛ پرواس مَاش اند آپ سبزه وات
فُد = سال گذشته بسیار سبزیجات داشتیم.

سَبْفَچَهک، سَبْفَچَهک = ۱- پوست (قسمت
بیرونی) مغز میوه جات؛ دم ناش ~ فز ارد پَننو =
پوستهای زردآلو را برای بز بده؛ ۲- لاغر؛
اسیدت ~ تو، پرواست فربے فُد = امسال لاغر
استی، سال گذشته فربه بودی.
سَبوَسْت = سبوس.

سَبْنُخ، سَبْنُخک، سَبْنُخ، سَبْنُخک = مشنگ
نارسیده (پخته نشده) آنرا "سَبْنُخ" میگویند؛ سَبْنُخ
گهنستاو = شکم پندیدن، ورم کردن (از خوردن
زیاد مانند غلاف مشنگ معلوم شدن)؛ یو بنیج
دوندے خورج، سَبْنُخ گهنسچ = آن گاو آنقدر
خورده که مانند غلاف مشنگ ورم کرده.

سَبیل = سرگردان، در به در، لعنتی؛ پد ~ ویز
مو دَک زید = این بار لعنتی مرا نا راحت کرده.
م. وهقم.

سَبیلے = سرگردان، در به دری، لعنتی. م.
وهقمئج.

سِب- سیاه ای-سیاه؛ بسیار سیاه؛ دَذ-ته
پسیر دَزر آم ک-ا مو پوبساک ~ خه فِد = میترسم
وقتی که کالای من چرک و چتل است.
سِپا، سِپای = سیاه. م. تهپخ.

سِپارتاو = ۱- مامور کردن، سپردن؛ وهذ-بن
سِپارت ادے، یو داکتر خُبْت یاذد = آنها مامور
کردند تا داکتر خودش بیاید؛ مور-د-بن دِس
وظیفه سِپارچ = برای این رقم وظیفه سپردند.

سِپارَبِن، سِپارَبِن، سِپارَبِن، سِپارَبِن = سپارش،
ماموریت؛ سِپارَبِن دُند = سفارش دادن؛ سِپارَبِن
چ = اعلام کردن، اطلاع دادن، خبر دادن؛ دِبف-
ارد سِپارَبِن کِن ادے، وے-رد لوفبن = برای اینها
خبر بدهید که برای شان اطلاع بدهند.

سِپارَبِنات، سِپارَبِنات = سفارشات، وظیفه.
سِپارِن = اسپار؛ یُغ-ات ~ یوغ و اسپار؛ پے ~
پبِن سِپِن دِبِن = درپیش اسپار آیین قلبه میزنند؛ یه
~ چه-ند؟ آن اسپار از کی است؟

سِپاَبِنج = ۱- چوب یا تیر خانه؛ مو چید-ارد یے-
گه ~ نه-فَرِبیت = برای خانه یک تیر دیگر کمی
کرد؛ ۲- سقف از تیر یا چوب؛ یو وستاد سِپاَبِنچِن

مابین وُلجک کِبت = استا تیر ها را اندازه گیری میکند.

سپایه = سپاهی.

سپایه-ژهش = ب. بابا آدم (باردان)، فیلگوش و آراقیطون (نام علمی: Arctium) نیز نامیده می‌شود گیاهی است علفی و دوساله از تیره گل‌ستاره‌ای‌ها (Asteraceae). گیاهی است که به اندازه یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع رشد می‌کند. با برگ‌های درشت و خشن و سبز رنگ با گل‌های توپ مانند و به اندازه فندق یا بزرگتر از آن در باغچه و کنار آبها و یونجه زارها مراتع و مزارع می‌روید. وپ؛ (از نوع گل‌های خاردار) ~ دوند جهت دم لوفین ادے، پد جهلدث پدست = بابا آدم (سپایه-ژهش) بخاطری میگویند که زود در میگیرد.

سپت، سپتک = استپی، چمن پری، چمن سوزنی (نام علمی: Stipa) نام یک سرده از تیره گندمیان است. سرده استپی در ایران در حدود ۲۰ گونه گیاه گندمی چندساله و یکساله دارد. وپ؛ (گیاه نوع اسپ Stipa orientalis Trin)؛ تر دے پُسته ~ واین روی ذاج = در دامنه کوه علف استپی بسیار روئیده است. سپتین = بب. سبت.

سپرئگک = (نام مریضی) تب عرق گز، عرق سوز، جاورسیه؛ بچه لپ گهرم سود خو، ~ وے ذبد = از گرمی بچه عرق میکند و در بدن آن تب عرق گز (دانه های سرخ) می براید.

سپرو = شپش؛ سپر دنداو = شپش زدن؛ جخو-ته بُهار سپر ذبد = کبک دری در بهار شپش میزند. سپرن = شپشی؛ سپرن و هرگ = گوساله شپشی. سب-سیا، سب-سیا = سیایی سیاه، بسیار سیاه؛ وے پیخ ~ سذج = رویش سیایی سیاه شده.

سپن = آهن؛ سپن کون = معدن آهن؛ سپن گهبنتاو = سرد شدن، شخ شدن؛ مو موم بپمارست خو، وم پاذ-ماد سپن گهبنست خو، دذ قسته میرخت = مادر کلانم بیمار شد و اندامش شخ شد و نزدیک بود می میرد.

سپن = آیین قلبه، آهن قلبه (گاو آهن، خیش، آهن شخم زنی در ایران)؛ مو ~ گند سذج = آیین قلبه من گند شده است.

سپن = آهنی؛ ~ پوند = راه آهن.

سپورخ = زجر، عذاب، رنج؛ سپورخ سر چ = عذاب کشیدن؛ و ز-ام سپورخ سر چورج = من در عذاب استم.

سپورخن = زجر کشیده، عذاب دیده، رنج بردن؛ سپورخ س. = عذاب کشیدن؛ یو اس زقبس ~ سذج = او از تشویش رنج میبرد.

سپهت = با هم خوردن، باهم در تماس شدن (درجل بازی)؛ "سپهت" -مشک پے همیگر خه فراپت = "سپهت" - وقتیکه بجل (در وقت بازی) با یکدیگر تماس میکنند.

سپهفیجک = مکنده (بچه، چوچه)؛ چوشک.

سپهن = اسپند، اسفند، اسپند معمولی (نام علمی: Peganum harmala) گیاهی است چندساله یا پایا از تیره قره‌داغیان (Nitrariaceae). به آن سپند، اسفند، سداب سوری، سداب آفریقایی یا هارمل هم گفته‌اند. اسپند معمولی (P. harmala) گونه‌ای از اسپند (Peganum) است به شکل گیاه علفی چندساله به ارتفاع حداکثر ۶۰ سانتی‌متر بی‌کرک و با برگ‌های نوک‌تیز به طول حداکثر ۶ سانتی‌متر و دارای بریدگی شانه‌مانند و با تقسیمات خطی و گوشوارک‌های کوچک و خطی و اغلب خمیده - برگشته و گل‌آذین انتهایی و دیهیم نُنک با گل‌های منفرد سفید و میوه کروی به قطر حداکثر ۱۰ میلی‌متر. وپ. سپهن-توختاو = سپند دود کردن. م. سپهند.

سپهن-بُن = ریشه اسپند.

سپخبرگے = گستاخی. م. پے-خَبمک.

سپخبره = ۱- گستاخ، شوخ و چالاک و بی ادب؛ عجب ~ بچه-ت توئی، کِرثپک-ت نه-ذندے = آنقدر بچه گستاخ استی که پلک هم نمیزنی. م. پے-خَبمک.

سپی-ذم = سفید دم (در مورد چارپایان شاخدار). سپی-ذمک = سفید دم (نام پرند خورده)؛ ~ هزار خبل سبَلک کِبت = سفید دم هزار رقم نغمه (صدا) میزند.

سپپی-کرمک = پوسیده، سفید کرمک (در گوشت)؛ ~ دنداو = کرم زدن (گوشت)؛ گوشت ~ داذج = گوشت را کرم زده (سفید کرمک).
سپید: سپید چ = تغذیه کردن طفل نو زاد (عادتا با روغن زرد) و بعضی اوقات چوچه های حیوانات؛ بچه نو اس نهن سود خو، پرا اس بش- دند وے سپیدک نهن = وقتیکه طفل نو تولد میشود، پیش از شیر دادن، به او روغن زرد میدهند؛ تو- بین چیز قته سپید چورج، تو-ند عقله خه نیست! = با چی بار اول تو را تغذیه کردند که عقل نداری!؛ مو ستر-ات تو سپید چود = چوچه شتر مرا بار اول تو خوراک دادی.
سپیفتاو = ۱- مکیدن، چوشیدن؛ شیگ غل وم ژاو سپافت = گوساله هنوز گاو را می چوشد؛ مه، مم قند سپهف = بگير، این را قند را بچوش؛ ۲- عذاب کشیدن، فرسوده شدن؛ تو درگیله مو جون سپیفت = در حس غربت تو قلبم فرسوده شد (از ترانه). م. سپیفت: سپیفت: رهف: ریفت.
سپینتاو = مجبور به مکیدن، چوشیدن کردن؛ وے وهرگ ام سپیفت = ماندم که گوساله بچوشد؛ دے رافچک دے غذ-ره دگه مه-سپیف = دیگر چوشک را برای این بچه ندهم. رثف: رثف.
سپیفچک = مکیده شده، چوشیده شده؛ ~ ناش = زردآلویی چوشیده شده. م. سپیفچک.
سپیک = گندم با درجه خوب، گندم بدن سوک (ریشک)؛ ~ ژندم = گندم "سپیک"؛ لی سپگک ژندم-ته ~ لوقبن = گندم بدون سوک یا ریشک را "سپیک" میگویند.
سپیل = ۱- برآمدگی اضافی در بالای سم بز؛ ~ گچ = بزغاله با برآمدگی اضافی در سم؛ لپ شزنک قز-اند خه نبتیزد، سپیل-ته لوقبن وے = اگر برآمدگی اضافی در سم بز برآید، آنرا "سپیل" میگویند؛ ۲- موزه های قدیم، چموسها؛ دپف سپیلبن قته دم پلئس مه-نیشپه = با این چموسه‌ها با بالای پلاس راه نرو. م. شزنک، سندهل.
سیت دار = با خاک، خاک خوب؛ ~ زمین = زمین با خاک خوب (زمین بدون سنگ).
سیت = خاک، گرد و خاک، گرد و غبار.

سینات = جایی پر از سنگ در تپه؛ ~ پُسته قیچ- ته تهخ خه قُده، مَاش-ته سینات لوف ام = اگر در جایی از تپه سنگ زیاد باشد، آنرا سینات میگوییم.
سیناو، سداو = رفتن.
سیناوبن = ستایش.
سیناوبنگهر، سیناوبنگر = ستایشگر؛ ~ مه-قے = ستایشگر نباش. م. خُدسنا، خُدسناو.
سیت-جون = خاک دان (از جائیکه خاک برای گچ دیواری میبرند)؛ اس سیت-جون-اند سیت قهر = از خاک دان خاک بیار.
سیتخون = ۱- استخوان؛ ۲- اقارب ایکه خونی با هم نزدیک استند؛ اس گُد سیتخون طلھپتاو = از سگ استخوان طلبیدن؛ سیتخون قُربنتاو = فرسودن، بی حد مانده شدن؛ یم مَاش بچو کار-ته سیتخون قُریرد = کار بجو (نام محل) آدم را فرسوده می کند.
سیتد = ۱- غلیظ، چسپناک؛ ~ پھی = ماست غلیظ؛ سیتد س. = غلیظ شدن؛ بعد یه دُوغ وارقد- وارقد، ~ سود = بعد دُوغ میجوشد-میجوشد غلیظ میشود؛ ۲- دلریا؛ یو خُب ~ غذ = او بچه خوب دلریا است. م. قمینخ، قُمبُچ.
سیتدخ = بب. سیتد-دخ.
سیتد-دخ، سیتدخ = گرد و خاک (غبار) در هوا؛ دے مردم سیتدخ-اند-ام تو نه-قُروود = من در گرد و خاک ایکه مردم بلند کرد، تو را پیدا نکردم؛ سیتدخ چ. = گرد و خاک (غبار) بلند کردن؛ سیتدخ س. = گرد و خاک (غبار) بلند شدن.
سیتد-رهنگ = ۱- غلیظ رنگ؛ سیتد-رهنگ س. = غلیظ رنگ ش.؛ ید ش-رثک ~ سوت = این گل (لای) غلیظ رنگ شده است.
سیتدکیچ = بسیار غلیظ؛ وُز-ته دم ~ خُنیپه نه- قُرام = من این اتاله بسیار غلیظ را نمی خورم.
سیتر = ۱- ماده (جنسیت ماده)؛ ید پلھنگ نیر-آ- سیتر؟ = این پلنگ نر است یا ماده؟ ۲- تلیسه (گاو ماده ایکه هنوز گوساله تولد نکرده)؛ ~ ژاوبن- ات بَنجبن درگاه ردت رسبن = گاو های تلیسه و نر گاو ها در بیرون آغل می مانند. م. سیترون، قهرد، قیسر.
سیتراب = عجله، شتابزده؛ چیز سیتراب-ات؟ = چه عجله داری؟! لودے: "اه نهن دوند جهت-ام ~" =

گفت: "ای مادر، به همین خاطر عجله دارم؛ ستراب چ. = عجله کردن؛ ستراب س. = عجله کردن. م. بنطاق، ایل، سُرْمِیک، بی ثمر. سترابونه = ناراحت، با عجله، شتابزده.

سترخم = شاه اسپرغم، شاه اسپرم (نام علمی: *Tanacetum balsamita*) یکی از گیاهان دارویی خوشبو است که به ویژه در مراغه یافت می‌شود و تابستان‌ها که رشد آن پایان می‌یابد عرق آن را می‌گیرند. عرق آن برای درمان دل درد و دل پیچه و همچنین برای خوشبو و خوشمزه کردن چای، دوغ و آبدوغ خیار به کار می‌رود. برخی آن را به نام ریحان عروسان آورده‌اند. وب؛ سترخم و ابس = گیاه شاه اسپرغم، گیاه شاه اسپرم؛ دوسگینه-گه بوی- و ابس ~ افبن، یو مس بکار = کمی دیگر گیاه خوشبوی شاه اسپرغم گونه بکار است؛ ~ و پنداو = شاه اسپرغم دود کردن. م. بوی.

سیت-روغن = تیل خاک؛ خاک روغن-بن ~ لود = (در گذشته) بجای تیل خاک "تیل" می‌گفتند.

سترون = بب. ستر.

سترپخ = ماده؛ ~ یورین = خرس ماده: ~ مرکهب = خر ماده؛ ک-اد تو بنتر نیر-آ- سترپخ؟ = شتر تو نر است یا ماده؟؛ یه ~ روپخک ار کورخ زید = آن روبای ماده در سوراخ درآمد.

سترپخک ۱ = میخ با سر کند و متحرک (در داخل حلقه آهنی لجام) (عنان، افسار)؛ سترپخک-نخته- تے یے منخ ار یے سپن کورخ ددے، ولاغ خو زروین مه-کینت = "سترپخک" - یک میخ (با سر کند) در یک سوراخ آهن متحرک بخاطر اینکه الاغ خود را در افسار نه پیچاند.

سترپخک ۲ (سترپخک کروین) = ب. گلپر (*Heracleum persicum*) گیاهی گلدار، علفی و چندساله از تیره چتریان است. این گیاه بومی ایران است و در ناحیه‌های نمناک کوهستانی ایران و مناطق پیرامونی می‌روید. همه گونه‌های سرده گلپران معطر هستند و برخی گونه‌ها در آشپزی ایرانی به عنوان ادویه کاربرد دارد. در لرستان (قسمت بختیاری نشین) تحت عنوان

(کرسو) شناخته می‌شود و به کباب اضافه می‌کنند. درمازندان این گیاه (کولیک) نامیده می‌شود و در غذای معروف باکله پته (باقلا پخته) به عنوان ادویه استفاده می‌شود. گونه‌های دیگری از گلپر (مثل گونه کاندیکانز) در صنعت داروسازی و همچنین طب سنتی کاربرد دارد. وب.

سترپخک ۳ = آفت غله جات؛ تترگهل چخیرج ژندم وپیش خه خیرت، وم-ته ~ لوفبن = کرم سیاه سر، که ریشه گندم را می‌خورد بنام آفت "سترپخک" یاد می‌شود. (نماتدهای مولد زخم ریشه "*Pratylenchus spp*" نماتدهای مولد زخم ریشه گروه بزرگی از نماتدهای انگل گیاهی هستند که دارای تعداد زیادی گونه بوده و گیاهان دو لپه ای و تک لپه ای را مورد حمله قرار می‌دهند. اهمیت نماتدهای مولد زخم ریشه نه تنها به دلیل ایجاد خسارت اقتصادی مستقیم بلکه به خاطر ایجاد زخم و هموار کردن حمله سایر میکرو ارگانیسم های بیماری زا می باشد. علائم آلودگی گیاهان به نماتدهای زخم ریشه شامل زردی و کم رشدی است که در مزرعه به صورت لکه های نامنظم بروز می نماید. در سطح ریشه گیاهان آلوده، به علت تغذیه نماتد زخم هایی ایجاد می شود که در مراحل اولیه شبیه لکه های آب سوخته است. این محل ها بعدا به رنگ قهوه ای تیره تغییر رنگ می دهند. از سایت بانک اطلاع رسانی کشاورزی گلستان (موج)؛

سینس = تشنه؛ سینس و پنداو = احساس تشنگی کردن؛ سینس دند = تشنه شدن. سینک = توقف ناگهانی (دفعتا)، تاخیر انداختن؛ دند = ناگهانی (دفعتا) توقف کردن، تاخیر انداختن؛ سه خو فرا ک-م-اند سینک دند-ات، وُز وے غونج تئیس أم = برو برادرت را توقف بده، و موی سرش بتراشم.

سین = ۱ = ستون؛ وم فهیس پے وم سینت فیس = تناب را به آن ستون بسته کن؛ ذو ووس ذو أمرزه، حُفار سینت = دو تیر اصلی عرضی، دو تیر به جوار دیوار، چهار ستون؛ ۲- تکیه، پشتیبان؛ مو پیتش تور-د ~، پروا مهک = بچه کاکایم پشتیبان تو است، پروا نکن؛ ~ دند = تا ابد

زندگی کردن؛ پے دنیا غل پے چھی ~ نہ۔
 ذاذج = کسی در دنیا تا ابد زندگی نکرده.
 سین = خاکی، گلی؛ ~ دیوال = دیوار گلی.
 ستو-پتو (ستو-پتو)، تخریب، فروریخته؛ ستو-
 پتو چ. (ستو-پتو چ.) = تخریب کردن.
 ستول، ستورے، ستولے گرے = عشوه، ناز، بی
 پروایی؛ ستولے گرے چیداو؛ ۱- عشوه و ناز
 کردن؛ ۲- بی پروایی، انجام دادن چیزی بدون
 فکر کردن؛ لپ ستولے مهک، مہف گہپ پے۔
 چے-رد مه-لوف = بی فکری نکن، گپ های
 اینها را به کسی نگو.
 ستھر غن، ستھر غن = ترسو، ترسندک؛ پد دوند ~
 غھخ اس پش مس بناج ذنرت = او دختر آنقدر
 ترسندک است که از پیشک هم میترسد؛ مو تر
 جنگھل مه-رمے، وز-ام ~ ترم = مرا به جنگل
 روان نکنید، من در آنجا میترسم. ~ چ =
 ترساندن، آوردن ترس؛ آرا، تو-ت مو ستھر غن
 چو = اه برادر، تو مرا ترساندی.
 ستھفداو، ستھفداو = ۱- بریان کردن؛ یم گوینت
 غل نه-ستھفج = ایم گوشت هنوز بریان نشده؛
 ژندم کن ام ار دپک خو، دذ یو ستھفخت = گندم را
 در دیگ باندازیم و بریان میشود؛ ۲- احساس
 تشنگی کردن، از تشنگی سوختن؛ سٹخ مو-رد
 دھک، ستھفد-ام = برابم آب یدہ کہ از تشنگی
 سوختم؛ ۳- غم عمیق خوردن؛ وم پُخ مود خو، یہ
 ستھفد = بچہ اش مرد و او غم عمیقی خورد.
 ستور (ج. ستورین، ستورخپل) = ستر،
 ستوران (چارپایان کلان شاخدار).
 ستورند = از گاو؛ مو-رد ~ ضلل = گوشت گاو
 برابم ضرر دارد؛ ~ گوینت = گوشت گاو.
 ستبتاو، ستبتاو = بریان کردن.
 ستین = ساتن (پارچه، تکه)؛ مو-ندی ~ گرتہ
 فد = من یک پیراھن ساتن داشتیم؛ خار جو مه وار
 سنین-پن قود = آنها برای شش پیراھن پارچه
 ساتن آورند.
 ستوتاو، ستوتادو = تمجید کردن، ستایش کردن؛
 یو پے چیز-ت نیست-ات، تو وے ستوتے = او
 ہیچ چیزی نیست، تو او را ستایش میکنی؛ لپ
 دے مه-ستتو، خو-ندے مه-دپد = او را زیاد

ستایش نکن، کہ خود اعتراف نکند؛ خو
 ستوتاو = خود را ستایش کردن.
 سجرات = سجره، نصب نامہ، ریشہ، نکتہ،
 واقعیت؛ پے-یار مے کار ~ نہ-وزپنت = کسی
 نکتہ این کار را نمی داند.
 سجره = سجره، نصب نامہ.
 سیخ ابنتاو = (سوزن قرت کردن)، غیر عادی
 راست ایستاد شدن، آرشین قرت کردن؛ سیخ-ات
 ابانج-آ؟ چے-بُن نٹ = تو آرشین را قرت کرده
 ای، بنشین.
 سیخ = ۱- سوزن؛ ۲- سوزن (پیچکاری)؛ دگہ
 تیار سٹ-ات، پے ~ ربذج، پدم-ٹ مو ذبن =
 دیگر ہمہ تیار شدہ، تنھا یک پیکاری مانده، در
 آنجا بکنند. سیخ ذ. = سوزن (پیچکاری) کردن.
 سیخک = سنجاق، سوزنک، پن (پنگ)؛ زیپ، گل
 سینہ؛ دہف ذو ~ تو زنز = این دو سوزنک را تو
 بگیری.
 سحر = سحر؛ م. سحرکٹ.
 سحرکے = سحری.
 سٹخ = ۱- خوشبخت؛ بی غم؛ ۲- خوشی، شادی و
 مسروریت؛ یو وزیر بچہ چاست: تر پے طرف
 ~، تر بیو غم = (فلکلور) بچہ وزیر می بینید در
 یکطرف خوشی است و در یکی غم.
 سخرہ گے، سخرہ پے = لجاجت، یک پهلویی،
 ستیزہ کردن؛ وز ام اس وے سخرہ گے مندار)
 منت دار) = من لجاجت او قدرانی میکنم؛ سخرہ
 گے چ. = لجاجت کردن؛ لپ سخرہ گے مہک =
 بسیار لجاجت نکن.
 سخرہ = انسان لجوج، یک پهلو، ستیزہ کار؛
 تو-ت یک- دوند سخرہ ادے، مو به-دل-ات نہ-
 چود خو، شچ-ام پے مے بلا یار سیخ = تو آنقدر
 لجوج استی، کہ به گپ من نکردی و حالا به این
 بلا گرفتار شدیم؛ سخرہ خو چیداو = لجاجت
 کردن، خود را به یک پهلوزدن، ستیزہ کاری
 کردن؛ سخرہ س. = ۱- لجاجت کردن؛ ۲-
 چسپیدن؛ تو پے مو چیز سخرہ ساوے، وز ام تو
 نہ ژیوج = چرا بمن چسپیدی، من تو را دوست
 ندارم؛ ۳- با تحمل، ماندگار؛ ماش اندے یو دھرد
 وے غذہ غرق چود، اما یو مس سخرہ فد خو،
 پروا پے نہ-چود = از ما درد آن بچہ را بسیار

سخت گرفت، اما او هم بسیار تحمل کرد، پروا اش نداشت.م. مُرئین، مُسْتِرئین، پَتْرِیس، پَدَمَن، پے خَبَمَك.

سِداو، سِتاو = رفتن.

سِدِخْ، سِدِخْ، زِدِخْ=ب. نوع درمنه؛ در قدیم از ساقه آن برای چراغ استفاده میکردند؛ درمنه، یوشان، ترخ (نام علمی: Artemisia) جنسی از گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۴۰۰ گونه گیاه از تیره کاسنیان هستند که کپه‌های خوشه‌ای و گل‌هایی معمولاً تلخ دارند. درمنه، گیاهی است بوته‌ای و خودرو از خانواده کاسنی‌ها که دارای برگ و گلی معطر و خاصیت دارویی است. شکل بوته‌ای و اعضای چوبی که قاعده ساقه‌های آن‌ها سخت و چوبی، محصور در برگ‌های کوچک پوشیده از کرک سفید می‌باشد. بلندی آن یک و جب تا یک یا یک اونیم متر در گونه‌های مختلف متفاوت است؛ بعضی گونه‌ها روی زمین گستره و بعضی افراشته‌اند. معمولاً گل‌های آن خوشبو و طعم آن تلخ می‌باشد. این گیاه هم در نواحی کوهستانی و هم در صحرا می‌روید.وب.
سِدُدُد، سِدُدُد= آزار، زجر، عذاب؛ سِدُدُد دَنَد= زجر دادن؛ دَم غهخ پخ سبر کن، خُب فا مَأش- ارد سِدُدُد مه-دید= آن دختر را سیر کن که ما را آزار ندهد؛ غده بُخ نُر بنهپے سِدُدُد مو-رد داد خو، بنهب تا رُخ-پخ-أم خُلُق فُد= بچه گک امشب مرا آزار داد، و من از شب تا سحر به پا استاد بودم.
سِدُدُد=بب سِدُدُد.

سِدَك= قصد رفتن (به راه، مسافرت)؛ یو تر یپل چه-سِدَك= او قصد رفتن به ایلاق را دارد.
سُدَه، سُدَه= سترده شده، ساییده (مرض در سم)؛ پوش پوستی آسیب دیده (در سم حیوانات) ایکه در سم سترده میشود؛ مو بنیج سُمببن-پن ~ = سم های گاو من سترده شدند؛ تو مرکهب غل ~ نیست-آ؟= سم های خر تان هنوز سترده نشده؛ سُدَه س.= سترده شدن (سم).

سَر- گَزَك، سَر-گَزَك= التهاب، آبهه؛ سَر- گَزَك-ته اس شِتایے سَوَد= التهاب از سردی میشود؛ شِتایے مو دَسْت داد خو، یَم زخمے سَر-

گَزَك چورج= دست من خنک خورد، و زخم شروع به التهاب کرد.

سُر: سُر-چ= راندن.

سِر ۱= سِر، راز؛ نه-وزون اُم وبف-اند چیز ~ = نمیداتم آنها چه سر دارند؛ اس دبف سِر یے- یار خبر نه-سَوَد= از راز آنها کسی خبر نمی شود.

سِر ۲: سِر پے وِزار چ= ترساندن؛ یو مردمے ~ چو= او مردم را ترساند؛ یو ~ مو چود= او مرا بسیار ترساند؛ تو ~ مو مهک= تو مرا نه نترسان؛ سِر پے وِزار س.= ترسیدن؛ اسید-أم اس وورج صاف ~ سُنْت= امسال از گرگ بسیار ترسیدم.م. سِررے.

سِرراق= سِراغ؛ وُز-أم در ~ تو نه-فُد= من در سِراغ تو نبودم؛ سِراق چ.= سِراغ کردن.

سِرایِد= فایده، سود؛ اس مو یے- چیز ~ نه سَوَد تو-رد= از من سودی به تو نمیرسد.

سُرِب ۱= سُرِب؛ سُرِب-أم آب چود، ار قالب-أم وے تِس چود، خو سُنْت پِث= ما سررب را آب کردیم، در قالب آنرا انداختیم و گلوله جور شد؛ ۲-تخته خورد سربی برای بازی با پا؛ سُرِب بِنِسِتاو= با تخته بازی کردن؛ وُز-ات یارک-أم خُلِك خه فُد، لهش-ات، سُرِب-ات، گوی-یام بِنِسْت= من و یارک وقتیکه خورد بودیم دولک بازی، تخته بازی و چوگان بازی میکردیم.

سِر برِدُون= پیر، پیری گری بمناسبت ولدین زوج نو عاروس؛ بِنوَنچے-پت نوپنخ داد- ات نهن خه یَدبن، بعدے سور دذ لُوَفین سِر برِدُون انجیقَدبن پت= وقتیکه پدر و مادر عروس بخانه داماد می آیند، بعد میگویند " به افتخار آمدن والدین جشن میگیرند".

سُرِبِن= سربی.

سِر بِنَدَك= سر بند (در سر عاروس)؛ ~ قتے-ته نوپنخ کهل فیسپن= با سر بند سر عاروس را می پیچانند. م. سر بهنذک.

سِر بِمارے= سر دردی، سرما خوردگی؛ شِتایے تو داد خو، ~ پے تو سُنْت= تو خنک خوردی و سردرد شدی.

سِر پِگَل= لبه بام؛ یه ژیر اس سِر پِگَل تے وئِبنت= آن سنگ از لبه بام افتید؛ بعد یے وِستاد

وے ~ دیوال کینست = بعد یک استا (گلکار) لبه
بام را دیوار میکند.

سُرْت، سُرْعَت = سرعت.

سَرْتَرابن، سَرْتَرابن، سَرْتَرابن = سلمانی.

سَرْتَرابن، سَرْتَرابن = ۱- سرتراشی؛ ۲-
تخصص سلمانی.

سَرْتِق، سَرْتِقْت = اطلاع، خبر، اشاره ای، درک؛
خوند آم بسکود، وے سَرْتِق نیست = هر قدر که
پالیدم، درکش نیست؛ مو بسیج ببد، وے سَرْتِقْت-
آم نه-فود = گاو من گم شد، هیچ خبری از او
نشنیدم. درک: او-او.

سَرْتِکِیَه = دکان اصلی خانه مقابل تندور؛ مم ~
نخ-تے نث = در دکان اصلی بنشین.

سَر-تِه-پا = لباس مکمل (پیراهن و تنبان)؛ مو
فرا مو-رد یے ~ دهک-چود = برادر من برایم
یک جور لباس (پیراهن و تنبان) داد؛ سر-تِه-پا
چ. = جور کردن یا پوشاندن لباس از سر تا پا؛
یے سر-تِه-پا پونساکے مو-رد چود = برایم یک
جور لباس جور کرد.

سَرجین = توده سنگ یا چوب؛ سرجین دُند)
دُنداو) = جمع کردن، توده کردن؛ ژیز-آم سرجین
داد = هیزم را توده کردیم؛ یے مپت-آم ژیر
سرجین داد = در یک روز ما سنگ را جمع
توده) کردیم.

سَرجین-دُندیج = کسیکه سنگ یا چوب جمع
میکند.

سُرْخ دُمبِک، سُرْخ دُمبِک = نام پرندۀ خورد با دم
قهموه ای.

سُرْخ روی = ۱- با احترام؛ ۲- خوشبخت؛ توت
~، تو فرا اده یت = تو خوشبخت استی که
برادرت آمد. سُرْخ روی گے = ۱- احترام؛ ۲-
چانس، خوشبختی. م. پیخ-روشت.

سُرْخ = سرخ. م. روشت.

سُرْخ-پاد = سُرْخک نوعی عفونت سیستم تنفسی
است که یک ویروس آر.ان. آ. از خانواده پارا
میکسوویریده آن را ایجاد می‌کند. علائم سرخک
شامل تب، سرفه، آبریزش بینی، و راش پوستی
در نقاط مختلف بدن است. سرخک از طریق
تنفس منتقل می‌شود و به شدت واگیردار است.
در واقع ۹۰٪ افراد فاقد ایمنی که با بیمار مبتلا

به سرخک زندگی می‌کنند این بیماری را از او
می‌گیرند. دورهٔ نهفتگی به‌طور میانگین ۱۴ روز
است و چهار روز پس از بروز راش‌ها قابلیت
سرایت دارد. وپ.

سُرْخْکُون = سرخکان.

سُرْخُون = سرخ مایل به سرخ (رنگ اسپ)؛ مو-
ند ~ قارج فُد = من اسپ سرخ داشتم.

سُرْخَه = سرخه (آفت غله جات)؛ ژندمے ~ داد،
دونه اس وے-ندے نه-سُت = "سُرْخَه" به گندم
ضرر رساند و دانه نکرد؛ دے ژندم-تیر ~
نوسچ = گندم را آفت سرخه زده است.

سِرْدَاو، سِرْئوداو = جدا کردن؛ کو فِه دپف
مونبن درون دپف چیرمنبن سِرْئوام = بیا در بین
سیب‌ها سیب‌های کرم خورده را جدا کنیم؛
سپت شیچ وے رحمت-گه پرا کینت خو، گُج-
وهرگ سِرْئوپت = بروید رحمت را با خود ببرید
و بزغاله و بره‌ها را از هم جدا کنید.

سِرْدَسْتے = عصا، چوب.

سِرْدِل = سینه، قفس سینه.

سِرْدُمبِک = عجله، شتابزدگی؛ سِرْدُمبِک چ. ۱-
عجله کردن؛ ۲- ناآرام کردن؛ آ-را، تو مو ~ مه-
کے، لَهک خو فارَبس-تے نث آم = تو مرا شتابزده
نکن، بگذار به دل خود بنشینم. م. بِنْتاف، سِرْتِراب،
ایال.

سِرْرے، سِرْرے = ترسو؛ سِرْرے چ. = ترساندن؛
صبرے کے، تو چیرے، تو ~ مَاش مهک =
صبر کن، چه می‌کنی، ما را نترسان؛ سِرْرے
س. = ترسیدن.

سِرْرَنْبِن، سِرْرَنْبِن = سرزنش؛ سِرْرَنْبِن چ. =
سوزنش ک.

سِرْسِرْهَنک = (نوع ملخ) جیرجیرک بزرگ
بوته‌ای سبز (*Tettigonia viridissima*) یا
زنجره بزرگ بوته‌ای سبز در خانواده ملخ‌های
شاخک‌دراز (جیرجیرک‌های بوته‌ای) قرار دارد.
جیرجیرک بزرگ بوته‌ای سبز نر بزرگسال ۲۸
تا ۳۶ میلی‌متر رشد می‌کند. و این میزان برای
ماده ۳۲ تا ۴۲ میلی‌متر است. این گونه توسط
شاخک‌دراز که ممکن است طولش، تا ۳
برابر خود بدن حشره باشد، قابل تشخیص

است. وپ؛ سِر سِر هَنک ژدیشک = ملخ
جیر جیرک.

سِر سون = نا آرام، برانگیخته، بیمناک؛ دقیقه تے
محبت شاه ~ نَبستوید = در یک دقیقه محبت شاه
بیمناک شد؛ سِر سون چ. = نا آرام ک.، برانگیخته
ک.، بیمناک ک.

سِر سونے = نا آرامی، برانگیخته گی، بیمناکی.
سِر بِنته دار، سِر بِنته دار = منظم، صرفه جو.
سِر بِنته کار، سِر بِنته کار = منظم کار، صرفه
جو.

سِر بِنته، سِر بِنته = آمادگی، منظم؛ خو سِر بِنته
یے کار-ات دے نه-فهمت، خو جای-تے نِث =
وقتیکه نمی فهمی کار هایت منظم کنی، آرام
بنشین (بلی ساکت باش!)؛ سِر بِنته چ. آمادگی
گرفتن، حل کردن؛ خو اِنجوم سِر بِنته-یام = (ما)
لوازم خود را آماده کنیم؛ خو کار-ام سِر بِنته چو =
من کار هایم را حل کردم.

سِرغ = گرسنه، گرسنگی؛ سِرغ دُند = تجربه
کردن گرسنگی؛ مردن از گرسنگی.

سِرغ = هذیان (به انگلیسی: delusion) از
نشانه‌های جنون (روان‌پریشی) بوده به معنی
اعتقاد غلط در مورد یک حقیقت خارجی است
که با وجود دلایل موجه و شواهد آشکار علیه آن
بر آن اصرار می‌شود و این عقیده بر خلاف
علاقه رایج سایر اعضای فرهنگ شخص است.
هذیان، عقیده کاذب عمیقاً تحکیم شده است که با
هوش یا زمینه فرهنگی درمانجو هماهنگ نیست.
شایعترین انواع هذیان شامل هذیان‌های گزند و
آسیب، مذهبی، بزرگ منشی، انتساب، و حسادت
است. هذیان، با گفتار آشفته، واژه‌تراشی و توهم
متفاوت می‌باشد. وپ؛ سِرغ اند دُنداو = هذیان
شدن.

سِر غَلتون = نا راحت، سردرگم، مخدوش؛ یو نو
مپث ~ قُد = او دو روز نا راحت بود.

سِر فرمواندئ = سرقوماندانے.

سِر قِرابے = گلدوزی لبه های یقه (گریبان) و
آستین.

سِر کرده = رئیس، رهبر، سرگروپ؛ وپث ~ ک-
و چارک قُد، یادے وپث = سرگروپ شان همان
مرد بود، آنها را با خود برد.

سِر کِبِن، سِر کَش = سرکش، سرسخت.
سِر لُک، سِر لُک = ۱- (در تعیین نقش نمای
اضافه)؛ تمام، کامل (در مورد وقت، مدت)؛ مو
رزین چار-دُند-ارد یک مایے ~ سُنْت = از
عروسی دخترک یکماه مکمل گذشت. ۲- مَاش
کِنبت ات کار ~ تیار سُنْت = کشت و کار ما
مکمل تمام شد.

سِر ماد، سِر مَث = قیماق ترش، از شیر ترش
ساخته میشود؛ خالے مَرُوب-ام ار پَرَنیخ خو،
وے-یام ~ چود = قیماق غلیظ را در کوزه
انداختیم و قیماق ترش درست کردیم.

سِر مه = ۱- سرمه؛ ۲- اسم خاص؛ سرمه.

سِر مه-دُون = سرمه دان؛ یو بیوے لُوفج ادے:
"مو-ند ~، کور وے خو پے خِپم ذید، تازه سؤد."
فلکلور) = آن یکی گفت: "من سرمه دان دارم،
اگر کور در چشمان خود بزند، بینا میشود."

سِر نِبَنِب، سِر نَشیب = سرنشیب.

سِر نَوِبَنت، سِر نَوِبَنت = سرنوشت.

سِر نهی، نهی = فلوت، نی؛ ~ نواز = نی نواز،
فلوت نواز؛ مه مے خو ~ تے یکبار دے = بگیر
نی و یکبار بنواز؛ سِر نهی دُند = بیکاره گردی،
سوت زدن.

سِر نه-صلوات = سروصدا، شلوغی؛ ار وپث
چید ~ = درخانه شان سروصدا است.

سِر پِبش = سریش (چسپ).

سِر پِبش = از سریش (چسپ).

سِر رے = هریک؛ سرے پیل دار بیوے گُج
قهرپن = هر یک صاحب ایلاق یک-یک بزغاله
بیاورند.

سِر ریاغ = روغن زرد برای شیرچای؛ سِر ریاغ خو-
رد کِنبت = برای خود روغن بیاندازید (در
شیرچای).

سِر ریفچک = ۱- پوسته (پوست میوه جات)؛ غوز
~ = پوست چازمغز؛ ۲- نا رسیده (پخته نشده؛
میوه جات و...)؛ ۲- ید خَر بُزه غُل ~ = این
خربزه هنوز نرسیده.

سُنست اِر ادگے = سست ارادگی؛ سُنست اِراده =
سست اراده.

سُنست = سست.

سُست-پے - سُست = لرزان، شکننده؛ گه بید
سُست-پے - سُست، بَنخ-ته وَم یبست = آن پل
 لرزان است، آب آنرا میبرد.
سُستبُخ = سستی.

سُستے = سستی؛ به سُستے = به آسانی، بدون
 مشکل، ساده؛ به سُستے-ته دے تر زمهذ دنداو
 نه-فهر-ذیبن = به آسانی نمی توانند او را به زمین
 بزَنند (در مسابقه قوشتی "گشتی").

سُطرے دار = فروتن، دقت، سیرت.

سُطرے = فروتنی، دقت، سیرت؛ رَنک-اند
 صورت خه نه-فد، گهپ نِست، ات سُطرے باید
 فِد = زن اگر صورت نداشته باشد، گپی نیست،
 باید سیرت داشته باشد.

سُغر، سُغر = (ج. سِغْرِبَن، سِغْرُخِبَل)؛ ۱-
 مارموت؛ ۲- سرسخت، لجوج؛ یو سِغْرُخِبَل یو-
 وو توید = ببین آن لجوج، رفت. م. بِنجیف.

سُغر-به-سینه = ماجرا جو، جنجالی؛ پے اداره-م
 وے قیود، یو ~ ، اچت نه-پبِنخْت = من او را
 به اداره خواستم، دلش جنجال بود، گپ را هیچ
 گوش نمیکند.

سُغرته، سِغْرته = بیمه؛ سُغرته چ. = بیمه کردن.
سُغرے = پشت (اسپ، خر، گاو)؛ ~ گر ذبنتاو =
 به پشت دور دادن.

سُفاره = (برعکس سئبُخ)؛ زمین بکر و بایر؛
 قسمت زمین کاشته نشده؛ مو زَمخ سُفاره رِبد =
 زمین من کشت نشده ماند.

سِفخ، ج. سِفخِبِن = مهره؛ یه مو غله سِفخ بید =
 آم مهره کلان من گم شد؛ بِنپَاهَنک سِفخے خو-
 رد زابنت = او (مٹ). مهره کلان و جلا دار برای
 خود خرید.

سِفخِن = مهره دار.

سُفرک = بب سُفره

سُفره گے = ۱- ذخیره مواد غذایی؛ مَاش ~ غل
 فُدا-ت، نَخچیر آم نه-فود خو، وژیفد آم = ذخیره
 مواد غذایی ما هنوز بود، آهو را نیافتیم و پس
 آمدم؛ ۲- تحفه، مهمانی، لوازم برای تحفه.

سُفره ۱، **سُفرک** = سفرک (تکه ای از پوست
 گوسفند، که بالای آن خمیر را می بُرند) ریز
 ریز میکنند و آرد میزنند و غیره)؛ دے سُفرک
 ترود دهک، گرده یبِن یے تے ربه یُم = این

سفرک به اینجا بده بالایش نان ها را بگذارم؛
 پوست-بِن دستارخون جای-تے آش پے بیر خه
 ربوید، سُفره کو = پوستیکه بجای دسترخوان می
 ماندند، آن "سُفره" است.

سُفره ۲ = ۱- ذخیره مواد غذایی؛ ۲- تحفه.

سُفسَته = گپ خالی، گپ بی معنی؛ سَفسَته
 لوفداو = گپ خالی زدن، گپ بی معنی زدن،
 مزخرف گفتن.

سِفِهج = ۱- چارمغز در پوست نرم و سبز؛ سَام
 خو ~ جُمچُک ذه-م خو وروُخ آم وے = بروم
 چارمغز را با دنده نرم کرده پاک کنم؛ ۲-
 نارسیده، پخته ناشده؛ یم مون غل ~، م م-مه-
 خبت = این سیب هنوز نرسیده، آنرا نخورید.

سُفی کُنک-سُفید کُنک = نوع گل سفید برای سفید
 کردن.

سُفیبون، سُفیدبون = ریش سفید، پیر مرد؛ اموم
 نظر ~ خه نه-فُنَجَت، دے-یے جهلد-ت
 چورجَت = اگر امام نظر ریش سفید نمی بود،
 آنرا بزودی انجام میداد.

سُفیدونک = ظرف برای تکه و گل سفید.

سُفیدبُخ = آب ژاول یا هیپوکلریت سدیم که در
 فارسی به آن مایع سفیدکننده و وایتکس (یکی
 برندهای تولید کننده) نیز گفته می شود و بوی
 تند و شدیدی دارد، محلولی است که برای
 گندزدایی، سفیدکردن و بوزدایی به کار
 می رود. وپ؛ سُفیدبُخ چ. = سفید ک.؛ مردم فُکت
 سفید گرته-ت تَنبُون پَنویج خو، سِخ-بِن ار باغ،
 اک-و باغ شِچ ~ کِبنت = تمام مردم پیراهن تَنبَان
 سفید پوشیدند و رفتند به باغ، حالا همه جا درباغ
 سفید است.

سُفی-ذَمک، سُفید-ذَمک = سفید دم (نوع پرندهای
 خورد).

سُفبُگهل، سُفیدگهل = ۱- پیره زن؛ پے مو ~
 تو-ند چیر، وُز سوگ نه وزون آم = بمن پیره زن
 چه کار داری، من داستان را یاد ندارم؛ ۲- صفت،
 پیر؛ دے تو داذ خاو-ته مو ~ نهن مس کِبنت =
 به اندازه تو مادر پیر من هم می تواند درو کند.
 م. سُفبُگیل، سُفید بون.

سَفَبْگِهالے = پیری (مٹ)؛ مے ~ ندے-ته ک-ه
مو چاست = در این پیری او از من مراقبت
میکند.

سِفَبْتاو = بلند کردن (مجبور به بلند کردن)؛ وے
خو پُخ پے وَم ژیر سِفَبِن = برو بچه ات را به آن
سنگ بلند کن؛ تهم قا سِفَبِنْت پے دیوال مو = (او)
باز مرا به دیوار بلند کرد.

سَفی-واہن، سَفَبَد-واہن = علف خشک، بونجه)
(کاه)؛ بعد اس وے سَفَبَد-واہن ار شَرْتک کِنَبِن =
بعد از آن کاه را در گِل می اندازند.

سَفی-وہن، سَفَبَد-وہن = در بید با تنه سفید.

سَفیداو = ۱- بالا رفتن؛ دھ-پن سفهد پے و پد
خو، یم تیر-پن ناست = آنها به درخت بالا شدند و
انجا نشستند؛ ۲- رسیدن (به سطح چیزی)؛ یم
لَشک پے بیستے یک سفهد (کشت) = این لشک تا
بیست و یک سنتنر (یک سنتنر مساوی ۱۰۰
کگ است)؛ ۳- به کامیابی دست یافتن؛ پد قابل
آدم، پد-ته سِفَبِنْت، نُر ظابط، بِنُمنے رئیس
ریحان = او آدم قابل است، امروز ظابط است،
فردا رئیس ریحان است. م. سِفَبِن: سِفَبِنْت.

سَفیل تیزداو، سَفیل دُند = دیوار کشیدن،
حصار کشیدن، نرده کشیدن.

سَفیل = ۱- دیوار، حصار، نرده؛ وے دارگ اس
وے سَفیل-تے پَتئو = آن چوب را از حصار
بیانداز؛ ۲- نام محلی در بهشار به امتداد راه
دشت شیر (شبر دهنبت).

سَفَحَبِن = چمن سبز، چمن؛ خو مال یاس تر وے
~ = مال و گوسفندان را به چمن ببر؛ سَفَحَبِن
چ. = سبز شدن.

سَفَدک = چوب بالایی دروازه (درب)؛ دهلخ~ لپ
پهست = چوب دروازه بسیار پست است؛ سَفَدک
دُند = الهام بخشیدن.

سَقو = سرقه، برونشیت.

سَقه، سَقَهه = ۱- سنگ مسطح خورد با آن بجل یا
تکمه را میزنند (بازی)؛ سَقَهه یے حَلِک شِتتق
ژیر، وَم قَتیر مَشک بازپن = سنگ مسطح خورد
سنگی است که با آن بجل یا تکمه را میزنند)
(بازی)؛ سَقَه-بِنَبِنْت (بِنَبِنْتاو)، سَقَهه-
بِنَبِنْت (بِنَبِنْتاو): سَقَه-بازے، سَقَهه-بازے = بازی

با بجل و تکمه توسط سنگ؛ ۲- سَقَهه س. =
مهارت داشتن.

سَقَهه-ژیر، سَقَهه-ژیر = سنگ مسطح خورد که با
آن بازی بجل و تکمه می کنند.

سِکِخ = تار ضخیم از پوست؛ دَم ~ مو-رد دھک،
خو پَنخ انخه-م = این تار پوستی را برایم بده
چموس خود را میدوزم.

سِکِخک = سیخ باریک که در آن حشرات را
برای خوراک کبک ها سیخونک میزنند؛ تر ~
ژدیشک پَجِبِن پن = در سیخ ملخ را سیخونک
میکند.

سِکِختاو = نجات یافتن، شفا یافتن، زنده ماندن؛
پے دُکُتر-پن (داکتر-پن) تو خه نه-یادجت، تات-
نه- سِکِخچت = اگر تو را نزد داکتر نمی بردند،
شفا نمی یافتی؛ ک-ار مے کوه هر چھی خه دُپد،
پو-ته نه سِکِخخت = اگر کسی به این کوه بیافتد،
او زنده نمی ماند؛ مے تاف-گه تو جون
سِکِخخت، ات دِگه ار بَنخ مه-دِپد = این بار زنده
ماندی، و دیگر داخل آب نرو. م. سِکِخ: سِکِخخت.

سِکِرات = بیهوشی، غشی.
سِکنه = اسکنه؛ اک-ه مو ~ بید = همان اسکنه
من گم شد.

سِگوک = تکان، تیله؛ یے سِگوک-تئت یو
وئبنت = در یک تکان او افتید؛ سِگوک دُند = تکان
دادن، تیله دادن، چلپ چلوپ کردن (آب)؛ مم بَنخ
تَر پد سِگوک دُند = آب را به آنطرف چلپ چلوپ
کن؛ دم مون تر مو سِگوک دُند = این سیب را
طرف من تیله کن؛ دے داد اُم وے سِگوک، یو
خُمبَلهق سُت = اینکه او را که تیله دادم، به سرش
افتید؛ خو سِگوک دُند = خود را تکان دادن، خود
را جنباندن؛ تو عمه دُست-اُم انجوقد خو، یه خو
داد سِگوک = دست عمه را گرفتم و او خود را
تکان داد؛ تو رزین دُوند کته جون اده، پُوند خه
تیزد، سِگوک خو دُید = دخترت آنقدر نا خویشتن
دار است که در راه رفتن خود را می جنباند. م.
سِلئو.

سِکون = چَنگک، اَنگُشته یا چهارشاخ (در برخی
گویش های محلی: «اوسین») ابزار کشاورزی
دسته داری است که دسته اش معمولاً از جنس
چوب است و به دسته بیل و پارو شبیه است که

به یک سر آن چهار شاخه نوک تیز معمولاً پولادین که اندکی خمیدگی دارند وصل شده است از این رو روی هم رفته به پنجه انسان و چنگال غذاخوری بی شباهت نیست (دلیل نام چنگک و انگشته هم همین است). شمار شاخه‌ها ممکن است پنج شاخه و بیشتر داشته باشد اما به همین نام چهارشاخ خوانده می‌شود و برای به باد کشیدن خرمن‌های کوفته بکار رود تا دانه را از کاه جدا گردانند. وب. سِکُوختاو = بب. سِکِختاو.

سِکُوخِج = نجات دهنده؛ ناجی؛ توجون سِکُوخِج - امه **وُز** = ناجی یی تو من استم. **سِگ**، **سِگک** = ۱- سوگ، ریشک (خوشه یا سنبله) گندم؛ باب الله-دو غم بی سِگ، دس ژندم- ته تیز فرایط = گندم "باب الله" بدون سوگ (ریشک)، این قسم گندم زود میرسد؛ ۲- سوگ ماهی؛ دے ماهے سِگ مه-خهر = سوگ ماهی را نخور؛ ۳- اولین پر های پرنده، برآمدگی (جوش های) های تیز؛ پد زریخ-بُخ سِگ-اند = این چوچه کبک در حال پر کشیدن است.

سِگک = سرگردان، ولگرد (در مورد سگ)؛ مو گُد ~ سُدج = سگ من ولگرد شده است.

سِگله **دوز** = چموس دوز (بوت دوز). م. پارخ. **سِگله**، **سِگلی** = ۱- چموس نرم بدون تل؛ نُر مِبف خو سِگله بین پِنخ ام = امروز چموس های نرم خود را میپوشم؛ ۲- نو، دوخته ناشده (چموس)؛ ~ پِنخ = چوس های نرم بدون تل؛ قهر بن ته یی بشهند ~ روشنت پِنخ = چموس های نو، خوب با رنگ سرخ می آورند.

سِلتنگ = مجرد، بی زن؛ یم ~ یود ارد، پد ~ بید ارد، یو یی -گه ~ تر بنهر = این مجرد اینجا، آن مجرد در آنجا، و یک مجرد دیگر در شهر است.

سِلتو = تکان، لرزه، جستک؛ وُز-ته یی سِلتو- تنت وے دریاق گن ام = من در جستک خود را به آن میرسانم؛ سِلتو ذ. = تکان د.؛ دادے وے ~، یو وئینت = او را که تیله داد، افتید؛ سِلتو چ. = جستک زدن؛ وُز-ام طاقت نه-چود خو، تر وے خبز-ام سِلتو چود = من طاقت نه آوردم و طرف او جستک زدم. م. سِگوک.

سَلقین = خنک، هوای مرطوب (نه گرم و نه سرد).

سَلمه = حلقه تناب (در چوب دار)؛ ~ وپدداو = به حلقه دار آویختن؛ خو ~ وپدداو = خو را به حلقه دار آویختن.

سَلوم نومه = سلام کتبی (سلام نامه).

سَلوم = سلام.

سَلومالپک = سلام علیک؛ سَلومالپک فرادهر! = سلام علیک برادران!

سَلومت = سلامت.

سَلومتی = سلامتی.

سَلون، **سَلونک**؛ **سَلون**، **سَلوندک** = پله، پله زینه؛ وُز ام پے تمه سِلوندکین سفید خو، مات ام سَت = من به پله های زینه نزد شما بلند شدم و مانده شدم.

سِلپچه = ۱- ح. سهره ی طلایی (نام علمی *Carduelis carduelis*) پرنده گانی کوچک جثه و اندکی کوچک تر از گنجشک خانگی با دم چنگالی شکل و منقار مخروطی و نسبتاً باریک، دمگاه سفید رنگ، صورت قرمز رنگ، پس سر سیاه رنگ، گونه های سفید، گرده قهوه ای یا خاکستری، بال های سیاه رنگ با نوار زرد کاملاً مشخص در بال ها، سینه ای به رنگ نخودی و پا های تیره رنگ هستند. زیر گونه ای از سهره طلایی با نام سهره طلایی سر خاکستری (*Grey-headed goldfinch*) و با نام محلی سهره حلب در شرق ایران یافت می شود که فاقد رنگ سیاه و سفید در سر بوده و گرده و سینه خاکستری رنگ و صورت قرمز رنگ و منقاری مخروطی و اندکی بلند تر از سهره معمولی دارد. {دانشنامه پرنده گان ایران}؛ **سِلپچه** یی سَفی رهنگک وِچ، مسفهر یه خیرت؛ سهره ی طلایی یک پرنده گک سفید رنگ است و دانه های گل آفتاب پرست را میخورد. ۲- لاغر؛ یم مو ژاو ~ = گاو (مٹ) لاغر است؛ تو لهک وے ~، وے مهک تر زینت = تو بمان آن لاغرکی را، گردن او قریب به گسلین است.

سَمَا؛ **در سَمَا چیداو** = طلبیدن، خواستن؛ پد مو در سَمَا چود ددے، خو چپهن مو-رد دهک = او از من خواست تا چین خود را به او بدهم.

سَماس = سرگرفتگی، گرما سرد (از گرمی آتش و خنکی)؛ **وُز** اُم پے یاخ اند دراز نوست خو، سَماس اُم داد = من در نزد آتش زیاد نشستم و سرگرفتگی شدم.

سُمب = ۱- سم؛ وے قارج ذم-پن چو وے سُمب- ارد برزین خو، ریبین خو زون-تے خو، نال وے کِنبن = دم اسپ را در سم آن پیچاندند، بعد بالای زانو خود میمانند، بعد نعل میکنند؛ **بَسَجِن** دے یام تر جنگل، و بَق سُمبِن نهرم سبن = گاو ها را به جنگل روان کنیم تا سم های شان نرم شوند؛ ۲- پا، پنجه؛ قارج اله نالبن-ات بِنریج خو ~ سَبنت = میگویند: "اسپ را نعل میکنند و بقه پنجه اشرا بلند میکند"؛ تو جون خوبن-ات تو ~ سَبیل! = میخواهی زندگی دراز داشته باشی، سرگردان (خانه بهدوش، بهامزدایی) باش (طلسم کار).

سُمبک = خاموش ماندن، در جای خود ساکت ماندن، در جای خود یخ کردن؛ گهپ نه-ذید-ات قرار-ت ~ = گپ نمیزند و خاموش است؛ تو-ت چیز خو جای-تے ~ سُنْت؟ تو چرا در جای خود ساکت شدی؟؛ **سُمبک-مُمبک** = خاموش ماندن، در جای خود یخ کردن.

سُمبل = ۱- ب. سنبل (Hyacinthus)؛ ۲- اسم خاص یا اجزای آن؛ سنبل، سنبل ماه. **سُمبله** = سنبله (ماه).

سُمبه دار = تفنگ سنبه دار. **سُمبه پے** = تفنگ سنبه ای. **سُمبه** = سنبه؛ ~ دُند = فشار دادن با سنبه، پاک کردن با سنبه.

سُمج: **سُمج ذ** = ۱- با پا ها محکم زدن، لگد زدن؛ **پد قارج** نه-وزون اُم چیز ~ ذید = نمی دائم این اسپ چرا لگد میزند؛ دے زمهذ ارد بهس ~ ذه = در زمین لگد نزن، بس است؛ ۲- تکاندن؛ دم ناش ~ ذه = درخت زردآلو را تکان بده؛ پے دم مون سقهن خو، ~ دم ذه = به درخت سیب بالا شو و آنرا تکان بده. **سُمچیفج** = باشنده سمجیف (سُمچیف نام قشلاق در شاخدره)

سُمساق: **سُمساق چ** = به عجله بوت پوشیدن، عجله رفتن آماده رفتن؛ **پد پده سُمساقے** چود خو،

چے -تید = ببین، او به عجله بوت هایش را پوشید و آماده رفتن است.

سُم-سَبیل، **سُمب-سَبیل** = سرگردان، خانه بهدوش (ابهام زدایی).

سُمکپتے = بب. سومکپتے. **سِمَلَخ** = ۱- رنگ زرد-سرخ؛ نارنجی، سرخ؛ **وُز-اُم** تو چناو ~ نه-ژیوج = من دوست ندارم مثل تو سرخ را؛ **روشت** ~ = سرخ زیبا، بسیار سرخ؛ **مو-ند پے** روشت ~ **بندیج قُد** = من یک گاو بسیار سرخ داشتم؛ ۲- **مرده (لاشه)** حیوان؛ حیون میرت، وے تنه-ته ~ **لوفین** = وقتیکه حیوان می میرد، تنه او را لاشه میگویند. **م. سِمَلُوخ**؛ روشت.

سِمَلویت، **سَمرویت** = شتابزده، بی طاقت، نا راحت؛ **آدم سِمَلویت** خه قُبد، اس وے اُمبذ-مه- خهر = وقتیکه انسان بی طاقت است، از او امید نداشته باش؛ **پد سِمَلویت قارج**، بی ثمر سود خو، **واہنت-ات** اندیزد = این اسپ بی طاقت است، عجله میکند و به همین خاطر می آفتد و می خیزد؛ **سِمَلویت س.** = شتابزدگی ک.، بی طاقت ش.، نا راحت ش؛ **اه-ذه**، **توت** قا چیز **سِمَلویت سُنْت؟** = اه بچه، باز چرا بی طاقت شدی؟

سِمَلُوخ = **مرده (لاشه)** حیوان. **سُمِن** = ۱- ب. سمن (Jasminum sp.)؛ **گلے** ~ = گل سمن؛ ۲- اسم خاص؛ سمن، سمن بپگم.

سَنجِبس = سنجش؛ **سَنجِبس چ** = سنجش ک. **سَنجک** = بازی طفلانه یا سنگچل؛ **سَنجک بازے** چ. = بازی کردن با سنگچل (بازی طفلانه) **سَنَد** = تولد بچه بدون ازدواج، تولد غیر قانونی.

سَنَد-قار، **سَنَد-قنر** = مادر طفل بدون ازدواج. **سَنَدل** = دریدن با دندان؛ **یو وورج پے** سَنَدل **تَنَنے** مو بُچهگ **زید** = گرگ با یک دریدن بز **مرا کشت**؛ **سَنَدل ذ** = تکان دادن، دریدن، پاره ک.؛ **سید گُج تیزد** تے **شاه بپک سَنَدل داد** خو، **گُجے** اس وے **پرجوقد** در بزکشی، **سید** با یک تکان دادن، بز را از شاه بپک گرفت.

سَنده، **سَندهن** = **شیهه**، **شیهه** اسپ؛ **تو قارج سَندهن اُم بَنَد** = من **شیهه** اسپ تو را شنیدم؛ **سَنده چ**، **سَندهن چ**، **سَنده ذ**، **سَندهن ذ** = **شیهه** کردن، **شیهه** دادن؛ **یو وے قارج** تا اس وے

وینت-اته، سنده-یے چود= اسپ او وقتیکه او را می بیند، شیهه میدهد؛ مو قنرخ سندهن کینست= بیتل من شیهه میکند.م. فنگهن، شنگهن.

سندون، سندوقن= سندان ابزاری فلزی است که آهنگران، مسگران و نعلبندان اشیاء را بر آن می‌کوبند یا آهن‌پاره‌ها را با پتک بر روی آن صاف می‌کنند. سندان از چدن یا فولاد ساخته می‌شود و روی پایه‌ای چدنی یا قطعه‌ای چوب محکم قرار داده می‌شود. سطح سندان را سخت می‌کنند و دماغه سندان شکل‌های گوناگونی دارد و به کمک آن می‌توان فلزات را به شکل دلخواه آهنگری کرد. برخی سندان‌ها نیز دو دماغه هستند. وپ؛ وستاد وے سپنے ربود وم سندوقن- تے = آهنگر آن آهن بالای سندان نهاد.

سنف، سنقون= ۱- هوشیار، حدس زن، با هوش؛ یو تو پُخ لپ سنقون، غل خُک ات فک چیزت فهمت= بچه تو بسیار هوشیار است، هنوز خورد است و همه چیز را می‌فهمد؛ ۲- نام مستعار درمارختی‌ها؛ مو تهت مس بُقت سنف، اس غند یو نیست= پدرم ذاتا درمارختی است، او از غند نیست؛ وُز ام تَخنت سنقون= من اصلاً درمارختی استم.

سنکله= بسته(قفل)، بسته(قفل) از داخل(دروازه)؛ سَت ام تر وبف چید، یو سنکله= من رقتم خانه شان، دروازه شان بسته(قفل) است؛ سنکله چ.= بسته(قفل) کردن.

سن-کویه، سنگ-کویه= سخت، سنگین؛ سنگ کویه-بیخ وم پش دے یام= با چیز سخت پشک را میزنم؛ عجب سن کویه دارگ یم، پت نه بافت= چقدر چوب سنگین است، بلند نمیشود.

سنکووف، سنکووف= آبله درپاشنه(پا)؛ نینسپهرے خبن-ث ژیر تے خو، دذ تو پاذ-تے سنکووف سود= وقتیکه بالای سنگ سخت پا میگذاری، آبله در پاشنه پیدا میشود.

سنگ پرچے= ماندگار، اراده قوی، با کرکتر؛ وُز ام ~، یے-یار-ته مو بس نه یادد= من آدم ماندگار استم و کسی با من برابر شده نمی‌تواند.

سنگ پهر= برآمدگی، سنگ در دریاچه(بر روی آنها چارپایان خورد میگذرند)؛ مبر سنگ پهر-تے سفیداوے نه-قهر-ذاد خو، ار سنگ پهر

ذاد= گوسفند نتوانست بالای سنگ خیز بزند و به آب افتید.

سنگاَف= ساحل سنگی؛ کم عمق؛ وم پوتے زابست خو، پنتودے تر سنگاَف= او تپش را گرفت به طرف ساحل سنگی انداخت.

سنگر-منگر: سنگر-منگر چ.= خراب کردن، از بین بردن، ویران کردن، تباه کردن؛ مو قهر مه-سفن-ات، وُز تو چید سنگر-منگر گن ام= قهر مرا نه خیزان، خانه ات را خراب می‌کنم؛ یه دے پریموسے(منقل) ذاد سنگر-منگرے چود= پریموس(منقل) او همه چیز را خراب کرد.

سنگلاَفے (همچنان سگ آبی)= ح. شنگ (نام علمی: *Lutra lutra*) جانوری گوشتخوار از خانواده راسویان (*Mustelidae*) و جنس شنگ‌ها (*lutra*) است. زیستگاهش کنار آبهای شیرین است. دارای بدنی دراز و نسبتاً باریک و دم بلند و سرمسطح، پوزه کوتاه و رنگ قهوه‌ای است. و طول بدن آن تا ۷۵ سانتی ترو طول دم آن تا ۵۰ سانتیمتر می‌رسد. وپ.

سنگله، سنگلر= پاروی چارپایان همراهی خاک برای سوخت؛ سبت قتے ذید ته سنگله لوفین= پاروی چار پایان همراهی خاک را "سنگله" میگویند؛ دوسک سنگله بُوخ و بذبت، دهد تیفدین دوس دے سپن= کمی پارو را دود کنید که پشه‌ها کم شوند.

سنگلیج، سهنگلیج= ۱- سنگ لوح، سنگ نرم و زینتی است؛ سنگلیج بس سست ژیر ادے، چند قتے مس تئبتا و بافت= سنگ لوح آنقدر نرم است که با کارد هم بریده می‌شود؛ اس سنگلیج جاگه تیارین= از سنگ لوح ظروف تیار می‌کنند؛ ۲- نام قریه در اشکاشم افغانستان.

سنهی= ۱- نوک تیز آهنی در عصای قدیمی؛ مو بسونژن ~ فزینت= نوک عصای من شکست؛ ۲- عصای کلان(از شکارچی‌ها)؛ غله ماث-ته ~ لوفین= عصا چوب کلان را "سنهی" میگویند؛ سنهی ذند= به عصا چوب اتکا دادن.

سوار- اجاو- سوارا.
سواراو، سواراو= سوار، سوارا؛ یو ~ فریبت= او سوارا آمد.

سواره جاو، سواره جاو = سوارا؛ شیچ ته وهذ ~ پس پوندت نرجیس بن = حالا آنها سوارا از راه می گذرند.

سوته = چوب (سوته)، عصا؛ دے ~ زئ خو، وے بنیچ دئ = این چوب را بگير و گاو را بزَن؛ مو به دل خه نه کنه، ~ تو ذه م = اگر به دل من نکي، تو را با چوب (دره) میزنم.
سوته لچ = زدن با چوب (سوته)؛ سوته لچ چ. = زدن با چوب (دره زدن).

سوچه = ح. نام پرندۀ از سرده یا نوع آبچلک ها؛ تتر و ذچک پس بنخت خه، سوچه یه = پرندۀ سیاه که در لب جویبار ها (پرواز) می باشد "سوچه" است؛ (آبچلیک ها پرندگانی هستند آچر که نسبتاً اجتماعی هستند و بعضی از آن ها گلۀ های بزرگ تشکیل می دهند. نر و ماده آن ها هم شکل است. این پرندگان به تیره آبچلیکیان (Scolopacidae) تعلق دارند که تیره ای از راستۀ سلیمسانان با جثه کوچک یا متوسط و پاها کوتاہ یا بلند است. آبچلیک پرندۀ ای با پاها نسبتاً بلند یا خیلی بلند، بال های دراز که معمولاً نوک تیز و زاویه دار است و منقار دراز و باریک که ممکن است راست یا خمیده باشد. پر و بال آن ها اغلب در تابستان و زمستان متفاوت است نوار بالی و طرح دمگاه و دم در تشخیص آن ها اهمیت زیادی دارد. بیشتر آن ها مهاجرند و تابستان ها را در سواحل جنوب منطقه زادوولد خود می گذرانند. معمولاً روی زمین آشیانه می سازند. جوجه آن ها پوشیده از کرک پر است و بعد از خروج از تخم قادر به فعالیت می باشد. غذایشان شامل مواد مختلف حیوانی و بعضی مواد گیاهی است. وپ.)

سور، سورے: سهور، سهورے = بلند آنگیت = انگشت کلان.

سور = عروسی؛ سور-چید = عروسی کردن؛ اس تو ~ ترو خوند (وخت) نرجید؟ = از عروسی تو تا کنون چقدر وقت گذشت.

سورچک، سورچک = مچ پا.

سور-خونه = تالار عروسی.

سور-رہو = مهمان عروسی؛ تمه-پیبت یسول-آ سور-رہو = شما ناظم استید یا مهمان عروسی.

سورف ۱ = کنه ها از جانوران کوچک انگلی هستند. کنه ها بندپا هستند و از نظر علمی به دو گروه کنه های حیوانی یا Ticks و سایر کنه ها یا mites تقسیم می شوند که گروه اخیر را برخی هیره می نامند. در باور عامه نام کنه فقط به کنه های حیوانی اطلاق می شود که این نوع کنه ها از راه خوردن خون پستانداران، پرندگان و گاه خزندگان و دوزیستان تغذیه می کنند. کنه ها به همراه هیره ها زیرردۀ کنه سانان (Acarina) را تشکیل می دهند. کنه ها دارای انواع یک میزبانۀ، دومیزبانۀ و سه میزبانۀ هستند. کنه های ایکسودس، هیالوما و بوفیلوس از خانواده سخت کنه ها عمدتاً در نشخوارکنندگان ایجاد بیماری می کنند. کنه های مرغی (ارگاس پریسکوس) نیز از خانوادۀ نرم کنه ها هستند. استفاده از انواع سموم حشرکش مانند کومافوس، فن والریت، پرمترین و فلو مترین در مبارزه با این انگل ها مؤثر است. انواع آن ها موجب بروز بیماری هایی مانند تب کریمه کنگو می شوند که می تواند منجر به مرگ شود که در کشورهای حوزه خاورمیانه بخش های جنوبی و شرقی اروپا شمال غربی چین هند و آسیای میانه شیوع دارد و از طریق گوشت دام وارد بدن انسان میشود. وپ. ~ تر رکیجک موندن دید، اما ~ بر رکیجک لپت غله = کنه به "رکیجک" شباهت دارد، اما کنه از "رکیجک" کلانتر است؛ ~ مالپن-تے نذاقد = کنه به به گاو و مال سرایت کرد.

سورف ۲ = ۱- وحشی، پد موند ~ فارچ = این اسپ من وحشی است؛ ۲- طعنه زن، عیب جو، بد خواه؛ قیت آدم-ته سورف لوقین = آدم عیب جو، بد خواه را "سورف" میگویند.

سور-قیویج = دعوت کننده، دعوت گر مهمانان عروسی (کسیکه مهمانان را به عروسی دعوت میکنند)، قاصد؛ بیو-ته ~ انتخاب کین ام = یکی را قاصد انتخاب میکنیم. م. جنت گهر، جنت گر. سورونه = تحفه عروسی؛ دهک-ام دے غده سورونه = تحفه عروسی این بچه را میدهم.

سورے = واحد اندازه گیری برای روغن؛ یک سوری مساوی به سه کیلو گرام است؛ یے

سورے روغن ته خار چینه سوڈ = یک سوری روغن شش چینی است. م. نفسین.

سوزبیس = ۱- سوزش، التهاب؛ سوزبیس چ. = سوزاندن، سوختن؛ شعله ور شدن؛ مو آنگبست یک-دوند ~ کبست دے! = انگشت من اینقدر سوزش میکند!؛ مو-ند یم کوڈ-اند، مو نئخ خبز~ چود= در اینجا در نزدیک بینی ام بسیار سوزش کرد؛ ۲- غم، درد جانی؛ وم ~ مو جون-اندیر= در دلم دلواپس او استم (نگران و چشم براه).

سوزنے = سوزن دوزی؛ وبف چید بُرج-تے خُشروی ~ قُد= در یوار خانه شان سوزن دوزی زیبا بود.

سوسته-دار = با چوب، با عصا. **سوسمار** = سوسمار.

سوسن = ب. سوسن (نام علمی: *Lilium*) نوعی گل است که به طور معمول به وسیله پیازش تکثیر می‌گردد. سوسن دارای تقریباً ۱۵۰۰ گونه است که در حدود ۶۰ جنس جای دارند. پراکنندگی این گیاه به صورتی است که در نواحی مختلف کره زمین مخصوصاً در آفریقای جنوبی و مناطق بین استوائی آمریکا یافت می‌شوند. نوعی از این گل به نام سوسن چلچراغ (نام علمی: *Lilium ledebourii*) تنها در استان‌های اردبیل و گیلان در ایران و منطقه لنکران جمهوری آذربایجان می‌روید. وپ.

سَوَصدا = آوازه، خبر؛ خو سو صدا یے مس نه داد خو، توید= از آمدن خود ما را خبر نکرد و رفت؛ مو پُخ سَوَصدا-ت نه بُدا؟ = خبری از بچه ام نه شنیدی؟

سوغات = سوغات، تحفه.

سَوَلت = ۱- شکوه و عظمت، فروان، پیروزی؛ وُز ام اده تمه ~ اند پرابنت = من بخاطر پیروزی تان نوشیدم. سَوَلت چ. = لذت بردن؛ بشهند سَوَلت ام چود= ما بسیار لذت بردیم؛ ۲- اسم خاص؛ سَوَلت، سَوَلت شاه.

سومکپتے، **سُمکپتے** = سرگردان، بی خانمان (بی خانه)؛ **سُمکپتے** بچه = بچه بی خانمان؛ **سومکپتے** آدم = آدم سرگردان، بی خانمان؛ **یو** دوند **سومکپتے** آدم اده، یے جانده نه-نیثت =

او آنقدر آدم سرگردان اسن که هیچ جای (کمی هم) نمی شنید.

سوے استئمال، **سویے استئمال** = سواستعمال، سو استفاده؛ سوے استئمال (سویے استئمال) چ. = سواستعمال کردن (م الکلی یا شراب، قدرت، مواد مخدر..).

سوئرن = ظرف چوبی، قسمت بالایی باریک دارد؛ ~ دارگن جاگه، دارگ چناو-ات، اندک پے تیر "سوئرن" = ظرف چوبی، مانند چوب، اما قسمت بالایی آن باریک تر است. م. وسئرن.

سویه = سویه؛ سویه یے دُونش = سویه ای دانش. **سهیچ** = پاره، فرسوده (در مورد چموس)؛ **سهیچ** گردنپنتاو = پاره کردن (بوت)؛ **سهیچ** گهبنتاو، **سهیچ** س. = پاره شدن، فرسوده شدن؛ **دپف** مو پُخبین-ات **سهیچ** گردنپنت = چموس های مرا پاره کردی.

سهج **ذانچن** = بوجاری شده (غله جات پاک شده). **سهج**: **سهج-ذند** = بوجاری، بوجاری دادن (پاک کردن غله جات).

سهر = انسان، جاندار (در وقت حساب کردن)؛ ار تمه چید خوند سهر جمعیت؟ = در خانه چند نفر استید؟

سهرپ = شلغم؛ یه سهرپ تمبه خو، بُن نه-و پند = اگر شلغم با هم نزدیک کشت شود، ریشه نمی گیرد.

سهرپ-اماچ = دلده با شلغم؛ **سهرپ-اماچ** پرانده-یبین داد سهرپ بنقدپک، دذ-بن چود وے ار اماچ خو، ورفبنت-بن = دلده با شلغم، اول شلغم را در آتش کم میجوشانند، بعدا در دلده می انداختند و جوش میدادند.

سهرپبُخ = قسمت زمین برای کشت شلغم.

سهر، **سهرد** = ح. مار کلان، افعی شاخدار؛ اس سهر-ام سهم زابنت = از افعی شاخدار ترسیدیم؛ وم سهر-ام وینت = من آن مار بزرگ را دیدم.

سهغم، **سهغمک** = پوپنک؛ یم گرده ~ **ذانچ** = نان را پوپنک زده؛ **یو گبنت** ~ **پی** دپد = غله را پوپنک زده.

سهغمک-ذانچن = پوپنک زده؛ **سهغمک-ذانچن** گرده = نان پوپنک زده.

سهفخ = سبز، رنگ سبز.

سهفخ-خال (سهفخ+خال=سبز+خال)= خال مصنوعی.

سهفخ-وابس = علف سبز؛ سهفخ-وابس- ته خبین، سفید-وابس ته خاج و پدین = علف سبزر را درو میکنند، کاه (علف) سفید را خرمن میکنند.

سهل = قایق از مشک های پوستی باد دار برای گذشتن از دریا؛ سهل قیستاو، سهل چ. = قایق انداختن، قایق تیار کردن؛ بشهند سهل خه قیسپن، وم-ته قارجبن مس پار و پدین = اگر قایق خوب را بسته کنند، بالا آن اسپ ها را نیز میگذرانند.

سهم = ترس، وحشت؛ اس سهم-أم خو پئخبین رنوبنت = از ترس چموس های خود را فراموش کردم؛ دوند لب ژنج داد دد، سهم مومرد قود = آنقدر برف باریده که به ترس آدم؛ سهم زئینتاو = ترسیدن، وحشت بردن (گرفتن)؛ آدم اس دے وورج سهم زئزد = آدم از گرگ وحشت میبرد؛ سهم-اند و پدداو؛ ترساندن، به وحشت آوردن؛ تو نهن مویسه سهم اند و پددا = مادرت مرا به وحشت آورد.

سهم-بر-سهم = ۱- در ترس، در وحشت؛ پاد-أم تا و پدات یو گد ~ زید = وقتیکه فیر کردم سگ از ترس پرید؛ ۲- زود، عجله، فوراً؛ تو-ت دوند ~ خود ادے، تو-لو ماسل تو-ته = آنقدر به عجله نان خوردی، مثلیکه در بازداشت استی (ناظر بالای تو است).

سهمن = ترسناک، وحشتناک؛ یو و پف کار لب ~ ارد = کار آنها ترسناک است.

سهن = هموار؛ ازو کوه، ازم کوه، میونه-ره لو ددے سهن-ت دهنبت = از اینطرف کوه، از آنطرف کوه، در بین هموار و دشت است.

سهنج = چوب ضخیم به امتداد دکان های خانه؛ یو چهلک سهنج و پددا = او میله چوب به مقابل نیمکت تندور می اندازد.

سوز = گرم، هوای سوزان؛ آتش افروخته؛ اس دے ~ خبز ذر سه، تو پوبیناک نه-ثود-گه = از نزد آتش دور شود که کالایت در نگیرد.م. سوز، ورؤغ.

سوگ = داستان؛ یم مو ~ تیار سنت = داستان من تمام شد؛ سوگک = داستان.

سولک = قسمت تهانی تندور از پیشرو (برای نگه داشتن چوب و پارو).

سولک-ژیر = سنگ قسمت تهانی تندور از پیشرو.م. پربسے-ژیر.

سون، **سهون**، **سون**، **سهون** = سوهان، آهن سایی؛ مودئرف سون دند = داس مرا سوهان بزن. **سون** = ۱- پارچه (تکه) سان؛ دے سون مومرد دهک، تیت خور-د کن ام = پارچه سان را بمن بده برای خود روسری جور کنم؛ ۲- سان سفید؛ سون کاله-ته جهلد خپن سود = سان سفید زود چتل میشود.

سوو = بب. ساو، سو.

سی بافک = بافتن گیسو با سه رشته موی. **سی پرفه**، **سی پرفه** = سه ساله (در مورد سگ)؛ اک-ام تو گد ~ سنت-آ؟ = این سگ تو سه ساله شده؟

سی برگه، **سی برگه**، **سی برگه**، **سی برگه** = ب. شبدر (نام علمی: Trifolium) جزء مهم ترین گیاهان علوفه ای خانواده لگومینز (Leguminous) در مناطق معتدل و مرطوب است که از نظر علوفه ای و مرتعی دارای ارزش بسیار زیادی است و در تغذیه دامها نقش بسزایی دارند. شبدرها گیاهی سه برگچه ای اند و به همین خاطر اسم علمی آنها از دو کلمه لاتین "Tria" به معنی سه و "Folia" به معنی سه برگچه ای گرفته شده است. وپ.

سی گوشه، **سی گوپنه** = سه ضلع، مثلث. **سی**، **سی** = سه (۳)؛ سی سوم مومرد دهک = سه سام برایم بده؛ یو-ته ساعتے سی-ره یادد = او ساعت سه می آید.

سبب رخت = نوع سیب.

سبب = چمچه کلان برای پختن آش و دلد.م. قمچ.

سببیک = ۱- چمچه گک برای پختن آش و دلد؛ ۲- چوچه بقه.

سبچه، **سبچ**، **سبچک** = برف یخ زده؛ اباس دے ژنج دادے، پد سبچ سنت = وقتیکه سرد باشد برف یخ میکند (در نزدیک بهار از طرف روز برف رو به آب شدن است و از طرف شب به اثر

سردی یخ میکند و تا گرم شدن هوا روی آن راه رفته میشود).

سِبَخ، **سَنَخ** = طحال، کیسه صفرا؛ **وَم** ~ نهله دهرذ کِبت = میگویند که کیسه صفرای او درد میکند.

سِبَر زهره = با جرأت، شجاع.

سِبَرزین = هوشمند، تیز هوش؛ **یے گون بچه** ~ یادد = بعضی بچه ها تیز هوش می باشند.

سِبَرپس = دوک؛ **دَم** ~ تر پهلے رے = دوک را در گوشه ای بمان. **م. دُگک**.

سِبَرُون = معتدل؛ **تر فُج گهرم**، **ار محله** ~ = در بیرون است، در خانه معتدل.

سِبَزده = سیزده (۱۳).

سِبَنتاو = بلند کردن؛ **خو کهل اُم سِبنت**، **یے-یار نیست** = سر خود را بلند کردم که هیچکس نیست.

سِبوجے = استخوان ران.

سِبی اُم، **سَو اُم**، **سَو اُم**، **سَو اُم**، **سَو اُم** = سوم؛ **سِبی اُم صنف** = صنف سوم؛ **م. ار هی اُم**.

سِبی اُم = بب. **سِبی اُم**

سِبیا پویش = ۱- سیاه پوش؛ **یے** ~ چارک پَدبَد سَت = یک مرد سیاه پوش به آنجا (طرف بالا)

رفت؛ ۲- پوشیده در غم؛ **وے باب مود**، **وے چید جمعیت-پن** ~ **خو چود** = بابایش مرد، تمام اعضای خانواده در غمش خود را سیاه پوش کرد.

سِبیا ساق = نوع جراب.

سِبیاق = ظاهر، صورت؛ **وے-ند عجب ببزبب** ~ **ئی!** او عجب یک صورت بی زیب دارد.

سِبیا نویس = چنل نویس؛ **دم خو** ~ **مورد دهک** = چنل نویست را بمن بده.

سِبیاے دُون = سیایی دان، بوتل سیایی، **مُرگب** یا **جوهر**. **ارمے مو** ~ **سِبیاے کِن** = سیایی را در

سیایی دانم بانداز.

سِبیاے = سیایی، **مُرگب** یا **جوهر** مایعی حاوی رنگدانه است که جهت رنگ آمیزی، رسامی،

طراحی یا خطاطی به وسیله قلم یا قلم مو به کار می رود. از انواع مرگب های غلیظتر برای چاپ

ماشینی و دستی استفاده می شود. مرگب، ترکیب پیچیده ای از حلال ها، رنگدانه ها، رزین ها،

روان کننده ها، و دیگر عناصر است. این مواد، نوع و کیفیت رنگ، روان بودن آن، ضخامت، و

خشک شدن آن را کنترل می کنند. مرکب یک واژه عربی است و پارسی آن این هاست: نیماییک، نیمابیت، سامیوگیت، میشرامیک (میشرامیت). **و.پ**.

سِبیتک ۱، **سِبیت** = ملاقه چوبی، چمچه؛ **یے سِبیت** یارج ذو-ات نیم کلا سود = یک ملاقه آرد

دو و نیم کیلو میشود.

سِبیتک ۲ = سبد (از میله های باریک چوب بافته میشود و برای پشم و غیره استفاده میشود)؛ ~

وُون اُفن = سبد برای پشم است؛ **خو زریخ-بُخ** اس وم ~ **اند زوئذ** = چوچه گوگ را از داخل

سبد بیرون کن.

سِبیچک = دروازه گک، از میله های چوب بافته میشود؛ ~ **ته پیله-ره کِن اُم** = دروازه گک را

برای پیله میکنند؛ ~ **اس بزچ کنبن خو**، **پے پیل** یا **پے بسئذ وے کنبن** = دروازه گک از چوب

می بافند برای دروازه ایلاق یا طویله خانه تابستانی.

سِبیخ (بر عکس سفاره) = زمین برای کشت، زمین؛ **ار بیرخَرغ مَاش-اند نو سِبیخ-ات**، **پے**

بهر خَرغ اره سِبیخ = در **بیرخَرغ** دو قسمت زمین داریم و در **بهر خَرغ** سه قسمت زمین. **م. زمخ**.

سِبیخک، **سِبیخ بخ** = قسمت کوچک زمین.

سِبیخ = بب. **سِبیخ**.

سِبیج، **سِبیج** = تکان، انداختن، حرکات تیزو برهم زننده با دست و پا؛ **دَم نَهل-ته یے سِبیج-تنت پَتِن**

اُم = دریک تکان این نَهل را می گنم؛ **سِبیج ذ=** تکان دادن، انداختن؛ **یو خو پُوستینے سِبیج داد**

خو، **توید** = او پُوستین اشرا انداخت و رفت؛ **یو مو کچارپنے فُکث سِبیج داد خو**، **توید** = او همه

اشیای مرا انداخت و رفت. **م. او**.

سِنخ-سِلهخ = سیخ، خس و خاشاک؛ **دے** ~ **پے کِخار (ار دُون) وِذ-ات**، **یم دپک-ته وورف ندپد** =

خس و خاشاک را در **تندور** بیانداز و دیک هم بجوش می آید.

سِنخ-کباب = سیخ کباب.

سِنخ نَشینک، **سِنخ-نَشینک** = نام گنجشک ایکه خوش دارد در نوک سیخ بنشیند.

سِنخ = چوب، سیخ.

سَنخ-غور، سَنخ-غوو، سَنخ-غو = تیز گوش؛ ~
کُد = سگ تیز گوش.

سَنخک = چوب، سیخک؛ چوب یا سیخ دراز
برای انتقال درزه های غله، علف و چوب.

سَند = سنگ مسطح (هموار)؛ تُسَنپ سَبَدِن تے
بُوق-بُوق گَنبِن خو، لَهکِبِن = قروت را کلوله-کلوله
میکنند و بالای سنگ های مسطح (هموار)
میگذارند؛ سَنَدچک = سنگ مسطح خورد.

سَنر = ۱- سیر (واحد اندازه گیری غله جات،
مساوی به نیم کهنج، تقریباً ۱۰ کیلوگرام)؛ یے
~ پینچن یارج خُبِنیه-رَد-ات، کَلِبِنسَنخک-ارد
زبن = یک سیر آرد ارژن برای اتاله و نان
بگیرند؛ سَپر چ = وزن کردن، اندازه کردن (غله
جات)؛ گَنبِت-پن فود خو، وِبف پرا-ندے-پین
درو سَنر چید سَت = گندم را آوردند و در
پیشروی شان به وزن کردن شروع کردند.

سَنر ۲ = توده گندم کوبیده شده در خرمنگاه؛ پد ~
لپ سَوَد سے امبُون = این توده گندم بسیار شود
سی سننتر (یک سننتر مساوی به ۱۰۰ کیلو گرام
است)؛ سَنر ز = توده گندم جمع کردن.

سَنر ۳ = جادو، شعبده بازی؛ سَنر چ = جادو
ک؛ وَم پات بناه دختر چار-ارد-پن سَنر چورج
خو، یو-ته بنا خه مِب-گه میرت = برای دختر
پاد شاه جاو کردند، او شاید روزی بمیرد.

سیر ۱ = سیر؛ دَهذ سیر-پن-پن اسید لپ فِد = امسال
سیر زیاد بودند.

سیر ۲ = توده برف (برف پاک شده از بام)؛ یو
ذارگ شچ سیر بیر-فه = آن چوب حالا زیر توده
برف است؛ سَنر-أم فوسچ ادے، یه سیر چناو
خوله = (من) توده گندم در خرمن گاه جمع کردم
آن به مانند توده برف است؛ دے ژنج-ات پَتَنود،
پد سیر سَت = برف را از بام انداختید، به توده
برف تبدیل شده.

سَنرتاو = تعقیب کردن، دنبال کردن؛ وُز
نَخچیرپن سَنر أم = من آهو ها را دنبال میکنم.

سیرج = ب. خاک شیربی کرک (Sisum brium
loeseli). م. تیرچ.

سَنر-دئچ = (سَنر + تئچ) ظرفی که گنجایش یک
سیر (۱۰ کگ) را دارد. م. سَنر؛ و سَنر ~
تَنبِت = (استا) نجار ظرف یک سیره میتراشد.

سَنر دَقِبِت = باد کردن توده گندم کوبیده شده در
خرمنگاه.

سَنر-فَدیرم = جاورب، برای پاک کردن توده غله
در وقت باد کردن (در وقت خرمن کوبی).

سَنرک = ظرفی که گنجایش یک سیر (۱۰ کگ)
را دارد.

سَنرگهر = جادو گر، شعبده باز.

سَنر-وَنچک = نام گنجشک خورد. م. یخ-
وَنچک، بِنوَفد- وَنچک، بَنخ- وَنچک، یخ-
یَخک.

سیزد = ب. سنجد (elacagues sp).

سیزد-خَنرک، سیزد-خارک)
سیزد + خهر + خود = ح. پرندۀ ایکه میوه سنجد را
میخورد.

سُی-سُی = ترسیده، گوشها را تیز کردن، شست
(کسی) خبردار شدن؛ پد مَر چیز ~، کو وورج
دَم بَدی (بناج م) چورج؟! = این میش چرا
گوشهایش را تیز کرده، ممکن گرگ او را
ترسانده؟! م. طور، طورے، اچھے.

سیف = بز نر (برای جفت گیری)؛ بُجهک سیف
خه فِد، وے قیچ فه فیسبن = اگر بز نر (برای
جفت گیری) باشد، شکمش را بسته میکنند.

سیفد = شانه؛ اته یه بون وِبف خبز سِفد-تے نید =
و او آرد را به شانه راست شان می اندازد.

سَنقَل، سَنقِل = فکر، اندیشه؛ سَنقَل دَند = فکر
کردن، اندیشیدن؛ دِگه تو خُبِت سَنقَل ذه-ت نَفش =
دیگر خودت فکر کن و بنویس.

سیم = سیم.

سیماف = سیماب (عنصر کیمیاوی).

سیم-بهند = بند برای بستن یوغ به گردن گاو. م.
سیم-ذورخ.

سیم-ذارگ = چوب برای بستن یوغ به گردن
گاو.

سیم-ذورخ (سیم + پَدورخ) = بند برای بستن یوغ
به گردن گاو. م؛ سیم-ذورخ قَتے سیم-ذارگ
فیسبن = با بند چوب های آویزان بر قسمت گردن
را می بندند. سیم-بهند.

سیمن-سیم؛ ~ خُمود = کجاوه سیمی.

سینه مال = نام بازی، خواننده آهنگ به زانو
های خود حلقه میروند و میخوانند؛ ~ دِبف مُنچون

مردم اند، سَاز-لَوْقَد-تے مردم درون چے-
 زُونَهک نارِبِن-ات ساز لَوْقِن(بازی)= سینه مال
 مشهور در بین مردم منجان؛ در وقت خواندن
 آهنگ به زانو های خود در بین مردم دور
 میخورند و میخوانند.
سنوداو= ساییدن.

سیه پیر= پیر نشدن طولانی؛ وُز-أم ~ یست، مو
 کهل تئر= من (یکی از آنها) که طولانی پیر نمی
 شود، و موی سرم سیاه است.
سیه گمون= نوع تفنگ قدیم.

سیه-دهرد= نام مریضی: توبرکلوز استخوان.
سیهک= ناخُنک غلات (سگاله، بیماری
 چاودار، ارگوت) (نام علمی (Claviceps): نام
 یک سرده‌ای از قارچ‌ها از زیردسته قارچ‌های
 فنجانی است. قارچ ناخنک به دانه‌های غلاتی
 مانند گندم و چاودار آسیب می‌رساند و برای
 سلامت انسان و حیوانات زیان‌آور است. بیماری
 ناخُنک در غلات سمی به نام ارگوتین تولید
 می‌کند که علاوه بر انسان به حیوانات نیز آسیب
 می‌رساند. بیماری پدیدآمده از این قارچ به دلیل
 نشانه‌هایی که در روی غلات به‌جا می‌گذارد،
 ناخنک یا سیخک می‌گویند. قارچ عامل بیماری
 ناخنک غلات ناخنک چاودار (Claviceps
 purpurea) است و در سراسر جهان بر روی
 گندم، جو، چاودار، یولاف، ارزن و بسیاری از
 گندمیان زراعی و وحشی این بیماری را ایجاد
 می‌کند. درصد ابتلا به این بیماری در گیاهانی
 که در زمان گل‌دهی، گل برای مدت طولانی
 تری باز می‌ماند، بیشتر است و گاهی خساراتی تا
 حدود ۱۰ درصد در گندم و ۵ درصد در چاودار
 ایجاد می‌کند و شدت بیماری بر محصول جو
 کمتر است. وپ.م. غَزَرَک.
سُبی أم= بب. سبی أم.

سِیخ، سِیخ= اناتومی. گیجگاه یا شقیقه به
 قسمت‌های کناری سر در عقب چشم‌ها گفته
 می‌شود. وجه تسمیه آن است که ضربت به شقیقه
 آدم را گیج می‌کند. گیجگاه گودی دو پهلوی
 پیشانی است که به گوش متصل است. گیجگاه
 جمجمه و صورت که در طرفین کاسه سر در

پایین ناحیه پشت سری پیشانی قرار دارد. حدود
 این ناحیه در بالا خط منحنی گیجگاهی فوقانی و
 در طرف جلو زائده کاسه چشمی خارجی و کنار
 خلفی فوقانی استخوان گونه و در پایین قوس
 گونه است. استخوان زیر گیجگاه استخوان
 گیجگاهی نام دارد. وپ.

سئیم، سئیم= لعنتے؛ ~ ژاوبن-پن تاید-آ؟=
 آیا گاو های لعنتی رفتند؟؛ سئیم کینت= لعنت
 شدن؛ اه گُد سئیم تو کینت! = لعنت بر تو، سگ!
صَرف= مصرف، هزینه کردن (اتلاف)؛ صَرف
 چ.= مصرف ک، هزینه کردن.